گزیده هایی درباره علوم غریبه

مختصری درباره رمل

[ر] (ع ا) نام علمی است پیداکرده دانیال علیه السلام بدان جهت که جبرئیل علیه السلام بر ریگ نقطهای چند کرده بود. (آنندراج). علمی است پیداکرده دانیال پیغمبر علیه السلام که جبرئیل علیه السلام آن رانقطهای چند بنموده و گویند علمی است که در آن از اشکال شانزده گانه بحث میشود و نتیجه آن استعلام از مجهولات احوال عالم است وموضوع آن اشکال شانزده گانه و هدف آن وقوف بر احوال عالم است و صاحب این علم را رمال گویند. (از کشاف اصطلاحات الفنون). و صاحب نفائس الفنون آرد: علم رمل عبارت است از معرفت طرق استدلال بروقایع خیر و شر از اشکال مخصوصه و کیفیت استخراج و دلالات آن.آنچه در این قسم دانستن آن اهم باشد بیان کنیم.

فصل اول

: در بیان واضع و کیفیت وضع. اما واضع, مشهور چنان است که دانیال پیغمبر بود و آنچه گویند این علم از معجزه اوست چنان است که او مدتی خلق را به حق دعوت میکرد و هیچکس بدو نمیگروید والتفات به سخن او نمیکرد. از آن شهر بیرون شده به شهر دیگر که اورا نمیشناختند رفت و تخته حاصل کرده ریگ سرخ بر آنجا ریخت و دردکانی بنشست و خطی چند بر آنجا کشید و از احوال گذشته و آینده خبرمیداد و جمله خبایا و دزدیده میگفت و آواز او به پادشاه آن اقلیم رسید و او را طلب نمود و بر سبیل امتحان چیزی چند از او پرسید,چنانچه واقع بود خبر داد, از او درخواست کرد تا ملازم او شود, دانیال او را با چهار کس از ملازمان ارشاد میکرد تا در این فن ماهر شدند.روزی دانیال به ایشان گفت رمل بزنید و بنگرید در این عصر کسی هست که پیغمبری را شاید یا نه. ایشان رمل زدند و گفتند هست... گفت اکنون حلیه او را بنویسید تا کدام است. ایشان صورت و شکل او بنوشتند و چون نگریستند همه صفت او بود. گفتند پیغمبر توئی و در حال به اوبگرویدند. و اما وضع او بر چهار عنصر است بر این وجه :. نقطه اول راناری خوانند و دوم را هوایی و سوم را آبی و چهارم را خاکی برترتیب وقوع عناصر و چون وضع از مفردات بود بعد از آن چون ترکیب کردند بر این مثال شد:. آن را جماعت نام کردند و بعد از آن نقصان میکردند و میافزودند تا شانزده خانه که حاصل ضرب چهار در چهاراست حاصل شد. پس هر شکل را که نقطه فرد بود اگر آن نقطه در اولباشد همچو لحیان آتشی

خوانند و اگر در آخر همچو انکیس خاکی و اگر در وسط باشد اگر آب بود آبی و اگر بجای هوا بود هوایی. و اگر دوباشد همچو اجتماع ممتزج و قبض الداخل دو نقطه دارد: هوایی و خاکی.

اما او را جهت آن خاکی خوانند که نقطه هوا میان آتش و آب است و اورا از هیچ یک یاری نبود بخلاف خاک

پس قوت نقطه خاکی چون بیشتربود خاکی خوانند و علی هذا القیاس.

فصل دوم

در معرفت رمل زدن. اول چهار خانه از خطوط بنهند هرخانه چهار خط و باید که نقطه های خطوط بشمرند و گفته اند باید که هرخطی کمتر از شش نقطه و بیشتر از دوازده نقطه نباشد, و بوقت رمل زدن از دست چپ آغاز کنند و از آنجا که آغاز کرده باشند دودو طرح کنند تا آنکه دو یا یکی بماند, پس از آنچه در آخر خطوط بماند از هرخطی خانهای بیرون آرند و آنچه اول زده باشند در اول بنهند از دست راست و خانه دیگر را بهمین ترتیب تا آخر, و از این چهار خانه چهارشکل دیگر را بیرون آرند چنانکه از اول هر شکلی از امهات یکی بردارند و خانه پنجم بیرون آرند. و از دوم هر یکی ششم و از سوم هریکی هفتم و از چهارم هر یکی هشتم و بعد از آن از اول و دوم درزیر هر دو نهم بیرون آید چنانکه اول یکم و اول دوم را با هم جمع کنند فرد باشد فردی بنهند و اگر زوج باشد زوجی و همچنین تا آخر واز سوم و چهارم به همین ترتیب دهم بیرون آرند و از پنجم و ششم یازدهم و از هفتم و هشتم دوازدهم و بعد از آن از نهم و دهم سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم. پس از این شکل پانزدهم که میزان رمل است و از اول شانزدهم بیرون آرند و اگر یکی از این اشکال هشتگانه که لحیان است و انکیس و حمره و بیاض و کوسج و نقیالخد و عتبه داخل و عتبه خارج در پانزدهم افتد رمل خطا بود و شرط این آن است که زوج از دو فرد حاصل میشود و از زوج فرد حاصل نشود الا از زوج و فرد و چندان نقطه که در امهات باشد همچنان در نبات بود, پس آنچه از نبات حاصل آید مساوی آن باشد که از امهات حاصل شده باشد, پس ح سیزدهم که نتیجه نتایج امهات است و چهاردهم که نتیجه نباتاست مساوی باشند. نقاط شکل پانزدهم فرد نتواند بود و هرگاه فردباشد خطا بود اما هرگاه که زوج باشد لازم نیست که صواب باشد. و بباید دانست که مجموع نقاط و اشکال شانزده گانه زیاده از نودوشش و کمتراز آن نتواند بود زیرا که اشکال کمتر از رباعی و زیاده از ثمانی چنانکه اشاره کرده شد نیستند و آنچه متوسط اند یا خماسی باشند یا سداسی یاسباعی و رباعی یک بیش نیست و آن طریق است و ثمانی نیز یک بیش نیست و آن جماعت است و خماسی چهارند: عتبه داخل و عتبه خارج وکوسج و نقیالخد, و سداسی شش اند: قبضالداخل و قبضالخارج ونصره داخل و نصره خارج و اجتماع و عقله, و سباعی چهار: لحیان وانکیس و حمره و بیاض و

مجموع این اشکال شانزده است و شانزده رادر وسط اشکال که سداسی است ضرب کنند نودوشش حاصل شود و ازاشکال رمل هر آنچه اول او فرد بود و آخر او زوج آن را خارج خوانند و آنچه اول او زوج باشد و آخر او فرد داخل و آنچه اول و آخر زوجباشد آن را ثابت خوانند.

فصل سوم

در معرفت صور اشکال شانزده گانه.

فصل چهارم

در معرفت صواحب اشکال و سعادت و نحوست و دلالت هر یکی.

فصل پنجم

در معرفت بروج.

فصل ششم

در بیان شواهد و کیفیت حکم شواهد.

فصل هفتم

در بیان استخراج ضمیر.

فصل هشتم

در بیان آنکه هر شکلی را در هر یک از خانه ها چه حکم است. (از نفایس الفنون). و برای شرح هر یک از این فصول رجوع به نفایس الفنون شود.

سحر و جادو از دیدگاه علم و دین

مقدمه

درباره سحر و جادو در متون دینی، بحث در دو حیطه انجام می گیرد:

۱ـ معنای سحر و حقیقت آن چیست؟

۲ـ آیا سحر مطلقاً حرام است یا در بعضی موارد و بعضی از اقسام آن جایز است؟

بخش دوم جنبه جامعه شناختی ندارد و بیش تر به فقه مربوط می شود. در این جا، موضوع اول مورد بحث و بررسی قرار می گیرد. پیش از آن که به بررسی سحر و جادو از منظر دینی بپردازیم و منظر جامعه شناسان را در این باره جویا شویم، لازم است "سحر و جادو" را در اصطلاح جامعه شناسان و علماء دینی و لغت، مورد مطالعه قرار دهیم.

معنای "سحر" از نظر جامعه شناسان

در میان جامعه شناسان بیش تر از سوی انسان شناسانی که بر جوامع ابتدایی یا قبیله ای مطالعاتی داشته اند مثل نوتایلرها و منتقدانش، سحر بررسی شده است. معنای جادو و هدف از جادو و سحر نزد مردم شناسان و علمای دینی و متون دینی ما یکی نیست، هر چند بسیار به هم نزدیک است:

انسان شناسانی که تجربه مستقیم و دست اوّلی از جوامع ابتدایی داشتند، عملکردهایی از این قبایل مشاهده می کردند که برایشان بسیار بی خردانه می نمود. نخستین واکنش در برابر این باورداشت ها و عملکردهای به ظاهر بی خردانه این بود که آن ها را به عنوان محصول عقب ماندگی و توحّش طرد می نمودند. لوی برول (۱۹۲۲) آن را خصلتی ماقبل منطقی و فریزر و تایلر آن را اندیشه ای ماقبل علمی می انگاشتند و این نوع رفتارها را "جادو و سحر" می نامیدند.

به دلیل آن که این گونه عملکردها رابطه نزدیکی با ادیان ابتدایی آن قبایل داشت و در بیش تر موارد، جزیی از مناسک مذهبی آن ها بود، تفکیک جادو از دین در هر مورد معیّن، همیشه امکان پذیر نبود، اگرچه برخی از دانشمندان سعی داشتند به طریقی میان دین و جادو تمایز قایل شوند; مانند مالینوفسکی که جادو را برای منظور مشخص یا نتیجه معیّن و دین را فاقد منظور مشخص و معیّن می دانست و می گفت: جادو یک فنِ عملی و در برگیرنده کنش هایی است که تنها به عنوان وسیله رسیدن به هدف های مشخص و مورد انتظار ساخته و پرداخته شده است و حال آن که دین مجموعه ای از کنش های فی نفسه است که مقصود از آن نفس انجام گرفتن همین کنش هاست.

به هر روی، این کوشش ها نشان می دهد که مردم شناسان تا چه حد سعی در توجیه و تبیین اعمال عجیب و غریب اقوام ابتدایی داشتند و گاهی نیز همچون فریزر، که جادو را منشأ دین می دانست، این اعمال را سرمنشأ دین معرفی می کنند. ویلیام گود، یازده معیار را برای تمایز جنبه های جادویی از جنبه های مذهبی برمی شمارد:

"۱. جادو ابزارمندتر است و هدفش رسیدن به نوعی نتیجه نهایی ملموس و مادی است.

۲. شگردهای جادو با چشم بندی بیش تری همراه است.

۳. هدف های جادو مشخص و محدود است.

۴. جادو در جهت هدف های فردی است، نه گروهی.

۵. جادو بیش تر یک کار فردی است تا یک فعالیت گروهی.

۶. فنون جادویی را می توان جا به جا کرد ـ اگر یک فن کارایی نداشته باشد.

۷. جادو از جنبه عاطفیِ اندکی برخوردار است.

۸. عمل جادو کم تر جنبه اجباری دارد.

۹. جادو به شرایط و زمان خاص بستگی ندارد.

۱۰. احتمال ضد اجتماعی بودن جادو بیش تر است.

۱۱. جادو به عنوان وسیله به کار برده می شود و فی نفسه یک هدف نیست.

نکته کلی تر دیگری که می توان درباره جادو گفت این است که مفهومی که ما از جادو داریم به سنّت فرهنگی خاص ما تعلق دارد و فرهنگ های دیگر ممکن است در آن اشتراک نداشته باشند."( )

بنابراین، مفهوم جادو به فرهنگ خاص بیش تر بستگی دارد و چه بسا عملی را غربی ها جادویی تصور کنند، در حالی که آن عمل از نظر کنش گر یک عمل کاملاً عادی محسوب می شود.

به همین سان، نادل در بررسی اش از باورداشت ها و عملکردهای قوم نوپ در افریقای غربی یادآوری می شود که ممکن است در نگاه نخست، وسوسه شویم که بسیاری از داروها و عملکردهای درمانی این قوم را در مقوله جادو قرار دهیم، اما بسیاری از این اعمال از دیدگاه خود نوپی ها به هیچ روی خارق العاده یا جادویی انگاشته نمی شود.( ) پس دو معیار را می توان در مورد یک عملکرد جادویی به کار بست. برابر با یک معیار، این عمل بر حسب مقولات مشاهده گر جادویی تلقی می شود و بنابر معیار دیگر، بر حسب مقولات کنشگر همان عمل می تواند درست تجربی به نظر آید.

بنابراین، نادل چهار قضیه امکانی را مطرح می سازد:

۱. هم کنش گر و هم مشاهده گر عمل مورد نظر را فن تجربی و عادی می دانند.

۲. کنش گر عمل را معقول و تجربی، ولی مشاهده گر آن را غیرتجربی و نادرست به شمار آورد.

۳. کنش گر عمل را آشکارا اسرارآمیز می انگارد، اما مشاهده گر تصور می کند این عمل در واقع یک مبنای تجربی درست دارد.

۴. کنش گر عمل را اسرارآمیز می انگارد، از دیدگاه مشاهده گر هم فاقد یک مبنای تجربی درست است.( )

او می گوید: امکان چهارم را به سادگی و روشنی می توان "جادو" نامید.( )

به اعتقاد جان بیتی نیز جادو اساساً یک پدیده نمایشی است و جنبه وسیله ای تنها بعد سطحی و ظاهری آن را تشکیل می دهد. جادو بیش تر به هنر شباهت دارد تا علم و برای شناخت آن باید تحلیلی را به کار برد که متفاوت از تحلیل وسیله ای رفتار باشد. جادو به تحلیلی بر حسب معنای رفتار نیاز دارد. بنابراین، برای بیتی، معقول یا نامعقول بودن اَعمال جادویی مطرح نیست، بلکه این ها ماهیتی نمادین دارد.

پس راه شناخت آن کشف معناهایی است که این نوع اَعمال مجسّم می سازد.( ) پس از بیتی، رابرت هورتون سعی داشت تحلیلی کامل از جادو ارائه دهد. البته، بحث های تفصیلی در این زمینه بسیار است و مجال مستقلی می طلبد، اما به عنوان نتیجه گیری می توان گفت: جادو نزد مردم شناسان غرب همان اعمال عجیب و غریبی است که اقوام ابتدایی برای دست یابی به اهدافی خاص انجام می دهند. بهترین شاخص های جادو شاخص های یازده گانه ویلیام گود می باشد.

اما این تعریف مردم شناسان از جادو تعریف عامی است که حتی بعضاً با مناسک دینی اشتباه گرفته می شود. از این رو، آنان بحث جادو را در ضمن بحث دین مطرح می کنند و حتی بعضی جادو را جزیی از دین می انگارند. ولی موشکافی معنای جادو و این که دقیقاً مراد جامعه شناسان از جادو چیست، مجال دیگری می طلبد; زیرا هر جامعه شناس صاحب نظر تعریفی منحصر به فرد ارائه می کند و شاخص هایی ارائه می دهد که با دیگری متفاوت است.

سحر و جادو از منظر علمای دینی

"سحر" در لغت، به هشت معنا آمده که مهم ترین آن ها عبارت است از:

۱. خدعه و نیرنگ و شعبده و تردستی و به تعبیر قاموس اللغة، "سحر" یعنی خدعه کردن;

۲. "کلُّ ما لطفَ و دَقّ"; آنچه عواملش نامرئی و مرموز باشد.

مفردات راغب به سه معنا اشاره کرده است:

الف. خدعه و خیالاتِ بدون حقیقت و واقعیت; همانند شعبده و تردستی;

ب. جلب شیطان ها از راه های خاص و کمک گرفتن از آنان;

ج. معنای دیگری است که بعضی پنداشته اند این که ممکن است با وسایلی ماهیت و شکل اشخاص و موجودات را تغییر داد; مثلاً، انسان را به وسیله آن به صورت حیوانی درآورند ولی این نوع خیال و پنداری بیش نیست و واقعیت ندارد.( )

مرحوم علاّمه حلّی در کتاب های قواعد، تحریر، منتهی و شهید ثانی(رحمه الله) در مسالک درباره سحر مطالبی آورده اند. شهید اول(رحمه الله) در کتاب دروس، علاوه بر شاخص هایی که مرحوم علاّمه ارائه می دهد، شاخص های بیش تری را ذکر می کند. شیخ انصاری در مکاسب به نقل از ایشان در این باره آورده است:

۱. سحر کلامی است که به زبان جاری کنند (اورادی که مفهوم نباشد);

۲. یا چیزی که بنویسند;

۳. یا نوشته ای که به همراه دارند;

۴. یا اورادی که بخوانند و بر ریسمانی بدمند و سپس گره بزنند;

۵. قسم بدهند (به موجوداتی مثل جن یا شیاطین یا ملک قسم که فلان کار را بر ایشان انجام دهند);

۶. یا بخور دهند (دود بدهند);

۷. یا بدمند;

۸. یا تصویر و مجسمه درست کنند (ساحر، تصویر یا مجسمه ای از شخص مسحور درست کند، سوزن در آن فرو برد یا با چاقو قسمتی از آن را ببرد که با این کار ضرری جسمی بر شخص مسحور وارد می کند);

۹. یا با تصفیه نفس (ساحر با ریاضات غیر شرعی مثل اعمالی که مرتاض های هندی انجام می دهند) بتواند به صرف اراده کارهایی انجام دهند;

۱۰. یا با استخدام ملائکه یا اجنه یا شیاطین به کشف اشیای گم شده یا مسروقه و علاج امراض بپردازند و به وسیله آن ها در بدن یا قلب یا عقل مسحور تأثیر بگذارند.( )

در این که تأثیر سحر چگونه است، شهید ثانی(رحمه الله) می گوید: با سحر به شخص مسحور ضرر می زنند و یا قصد ضرر او می کنند.( )بنابراین، معالجه و امثال آن سحر محسوب نمی شود، هر چند از طریق عادی تجربی نباشد. یا ممکن است بگوییم: سحر هست، ولی احکام سحر شامل این دسته نمی شود. شاهد سخن قول صاحب ایضاح (فخر المحققین) می باشد که می گوید: هر عملی که خارق العاده و غیر طبیعی باشد سحر است.

او اقسام سحر را چنین بر می شمارد:

۱. وابسته به تأثیر نفس ساحر (مثل چشم بندی);

۲. با استفاده از علم نجوم (در پیش گویی);

۳. طلسم که به وسیله مخلوط کردن قوای آسمانی با قوای زمینی به وجود می آید (مثل این که جنّی را موکّل و محافظ بر گنج مخصوصی قرار دهند);

۴. عزایم و کمک گرفتن از ارواح مجرّد (منظور از "ارواح مجرد" گاهی ملائکه است یا شیاطین و گاهی ارواح مردگان و این قسم شامل هر دو شق است.)( )

بعضی حتی از این هم فراتر رفته و خواص شیمیایی اجسام را نیز اگر به منظور اغفال مردم به کار برده شود "سحر" خوانده اند; چنانچه شهید اول(رحمه الله) در دروس آورده است: خواص نادر و عجیب و غریب اجسام شیمیایی نیز جزء سحر است.( )

البته، همه این ها قید اغفال مردم را به کار برده اند. بنابراین، همان گونه که در تعریف اول از شاخص های سحر، قید "ضرر زدن" برای صدق سحر ذکر شده، در این جا نیز قید "اغفال" برای خواص شیمیایی ذکر گردیده است. پس معلوم می شود که به نظر شهید اول(رحمه الله)حکم هر دو مورد حرمت می باشد.

مرحوم طبرسی(رحمه الله) نیز در تفسیر قول خداوند "یُعلّمونَ النّاسَ السّحرَ" گفته است: سحر و کهانت و حقه بازی مثل هم هستند.

صاحب کتاب تفسیر العین گفته: جادو عملی است که انسان را به شیاطین نزدیک می کند و شامل چشم بندی است.

علاّمه مجلسی(رحمه الله) می گوید: سحر عملی پنهانی است; چون عامل مؤثر در آن معلوم نیست و عملکردش به این صورت است که اشیا و افراد رادر جلوی چشم دیگران تغییر می دهد، ولی حقیقت آن را نمی تواند تغییر دهد و موجب حبّ و بغض و مرض و امثال آن می شود.

بیضاوی در تفسیر خود می نویسد: مراد از سحر آن چیزی است که انسان با کمک شیاطین عملی خارق العاده انجام دهد و تنها کسی می تواند این کار را بکند که مثل شیاطین خبیث باشد.( )

خلاصه آن که، همان گونه که ذکر شد، بین تعاریف جامعه شناسان و علمای دینی شباهت های بسیاری در معنای سحر وجود دارد. هر دو معتقدند که سحر چیزی است که سببش نامعلوم، پنهان و خارق العاده باشد. اما نزد مردم شناسان سحر مختص به

جوامع ابتدایی است و حتی بعضی از آداب و رسوم آن ها نیز سحر به شمار می رود، در حالی که نزد علمای اسلامی سحر اختصاص به جوامع بدوی ندارد. سید محمد کلانتر نیز معتقد است: در ازمنه قدیم، از رواج بیش تری برخوردار بوده، ولی اکنون نیز وجود دارد و حتی در متن جوامع پیشرفته رواج دارد.

اقسام سحر

۱. سحر منجّمان که از طریق نجوم درصدد پیش گویی حوادث عالم برمی آیند یا توسط علم نجوم طلسم می کنند. (البته اطلاق نام "سحر" به پیش گویی مسامحه به نظر می رسد.)

۲. افرادی دارای نفوس قوی که می توانند دیگران را سحر کنند. بعضی با ریاضت های غیر شرعی چنان قدرت روحی پیدا می کنند که به صرف اراده خود می توانند کارهای خارق العاده انجام دهند; مثل بازداشتن قطار از حرکت.

۳. سحر به کمک اجنه و با تسخیر جن;( ) اجنّه موجودات لطیفی هستند که روی کره زمین زندگی می کنند. آنان روح مجرّد نیستند، بلکه چون از لطافت خاصی برخوردارند، می توانند خود را به هر شکلی درآورند. احضار اجنّه برای کسی مقدور است که اوراد خاصی را که شامل قسم دادن و صدا زدن آن ها با اسم است، بداند و آن ها را مکّرر بخواند تا مجبور شوند در محلی که شخص احضار کننده می خواهد حاضر شوند. برخی از کسانی که مبادرت به احضار اجنّه می کنند اذعان می دارند که اجنّه نیز مثل ما انسان ها زندگی اجتماعی دارند; مثلاً، پادشاه و فرمان دار و اشتغال و مانند آن. ولی از جاهایی که انسان زندگی می کند فاصله می گیرند. احضار آن ها آسان و تسخیرشان همانند تسخیر حیوانات مشکل است و احتیاج به ریاضت و چله نشینی دارد. آن ها قابل دیدن هستند و حتی می توان از آن ها عکس گرفت، دارای ادیان مختلفی هستند; مثلاً بعضی از آن ها شیعه اند. مؤمنان آن ها در انجام اعمال خلاف مثل جدایی انداختن بین زن و شوهر از مسخِّر خود اطاعت نمی کنند اما از اجنّه کفّار در هر امری و لو خلاف شرع می توان استفاده کرد. در سحر به کمک اجنه، از آن ها می خواهند که مثلاً به شخصی ضرری وارد کنند یا بلایی را بر سرش بیاورد یا به واسطه اعمالی بین زن و شوهر جدایی بیندازند به واسطه دوستی با اجنّه همچنین می توان به آن ها دستور داد تا به واسطه جلب نظر آن ها دیگر اجنه نیز از او اطاعت کنند.

۴. شعبده که عبارت است از حرکات سریعی که بیننده خیال می کند شعبده باز افعال عجیبی را انجام می دهد، در حالی که با سرعت دست، از خطای چشم بیننده استفاده می کند.( )

بسیاری از علمای دین شعبده را جزو سحر می دانند. این در حالی است که شعبده سبب خارق العاده ای ندارد، اما آنان معتقدند که نوعی چشم بندی است.

۵. جلب قلوب مردم با عوام فریبی;

۶. سخن چینی;

۷. اعمال عجیب که از ساختن آلات مکانیکی بر اساس حساب هندسی درست می شود; مثل مجسمه رقاص.

۸. خواص عجیب بعضی مواد شیمیایی و ادویه یا تدخین بعضی از گیاهان مثل حشیش که موجب زوال عقل می شود یا خوردن بعضی از غذاها که موجب فرح یا حزن بی دلیل می شود.

شیخ انصاری پس از ذکر این اقسام به نقل از بحارالانوار می گوید: روشن است که قسم چهارم تا هشتم سحر اصطلاحی نیست، بلکه اگر به آن ها "سحر" گفته شود، از باب مسامحه و مجاز است.( )

۹. علاّمه مجلسی در بحارالانوار چشم زخم را نیز جزو جادو می شمارد و در استدلال بر این مطلب می نویسد: هنگامی که چیزی در نظر انسان خوب جلوه کند حواس او در آن چیز متمرکز می شود و این از قدرت روحی شخص است که در اشیا یا اشخاص تأثیر می کند.( )

مرحوم مجلسی در جای دیگری می نویسد: انسان ها در این قدرت روحی متفاوت هستند; آن ها که از قدرت روحی بالاتری برخوردارند با دیدن چیزی که توجه آن ها را به خود جلب می کند، به خصوص بیش تر دیدنی ها، روحش در آن چیز اثر می گذارد و بر اثر خباثت باطنی که برخی دارند ضرری بر آن وارد می کنند. پس تأثیر متعلق به روح فرد است; همان گونه که مرتاض با صرف اراده می تواند وسیله ای را از حرکت باز بدارد. این گونه اشخاص نیز با دیدن چیزی و جلب شدن توجهشان به آن می توانند در آن تأثیر بگذارند.( )

بر این اساس، می توان چشم زخم را جزو قسم دوم (تأثیر نفس ساحر در محسور) دانست.

۱۰. کهانت که عملی است موجب اطاعت اجنّه از کاهن.

به عبارت دیگر، شخص کاهن اجنّه را به خدمت می گیرد. با آن که کهانت جادو نیست، ولی شبیه جادو می باشد.

آیا سحر واقعیت دارد یا نه؟

در این که آیا سحر واقعیت دارد یا جزو خرافات می باشد، بین علمای اسلام، به خصوص علمای شیعه و سنّی اختلاف نظر وجود دارد. بیش تر علمای شیعه سحر را صرف خرافات می دانند و به این آیه قرآن استدلال می کنند که "فاذا حِبالُهُم و عِصِّیُهُم یُخیّلُ الیهِ مِن سِحرهم اَنّها تَسعی" (طه: ۶۶) یا آیه "فَلّما اَلقَوا سَحروا اَعینَ النّاسِ و استَرهبوهم و جاؤوا بسحر عظیم." (اعراف: ۱۱۶) اما از بین اهل سنت بعضی ها قایلند به این که سحر واقعی است.( )

شیخ طوسی(رحمه الله) از بزرگان علمای شیعه، در کتاب خلاف می گوید: نزد بیش تر علما و ابی حنیفه و اصحابش و مالک و شافعی، سحر حقیقت دارد و با جادو می توان کسی را کشت یا مریض کرد یا دستش را فلج نمود یا بین زن و مرد تفرقه انداخت و چه بسا اتفاق می افتد که فردی در عراق شخصی را در خراسان سحر کرده، او را می کشد.

در مقابل، ابوجعفر استرآبادی می گوید: سحر حقیقت ندارد، بلکه صرف تخیل و شعبده و چشم بندی است. افراد بزرگی مثل علاّمه حلّی(رحمه الله) در حقیقت داشتن سحر تردید کرده و مواردی از سحر را، که در تاریخ ذکر شده، نقل کرده اند.( )

مرحوم مجلسی می گوید: بیش تر علما بر این عقیده اند که سحر از خرافات است. اما این که چرا اثر می کند و هیچکس منکر اثر سحر نیست، در مقام توجیه اثر سحر گفته اند: اگر مسحور بداند که درباره او سحر کرده اند، توهّم مسحور شدن باعث می شود که اثر سحر در او ظاهر شود; مثل تلقین به مریض. اما اگر اصلاً نداند که درباره او سحر کرده اند، در این خصوص با آن که هیچ یک از علما منکر این نوع اثر نشده اند، ولی هیچ گونه توجیهی برای آن ندارند، مگر آن که بگوییم این اعمال بر اثر استخدام جن و شیاطین علیه شخص مسحور انجام می شود.

اما در خصوص دو نوع دیگر از سحر (کهانت و شعبده) ظاهراً در حقیقت داشتن آن اتفاق نظر وجود دارد و کسی مدّعی خرافات بودن آن نشده است. در خصوص چشم زخم نیز مرحوم مجلسی به نقل خطابی حدیثی ذکر می کند که چشم در نفوس انسانی تأثیر دارد.

در بررسی این نظرات می توان گفت: آنان که می گویند سحر از خرافات است به ماجرای حضرت موسی(علیه السلام) و ساحران استدلال می کنند که قرآن و احادیث در تفسیر این آیات می گویند که در واقع امر، چیزی ایجاد نشده بود، بلکه آن ها با شگردهای خاصی چشم بندی کرده بودند، به گونه ای که مردم خیال می کردند که آن نخ ها و ریسمان ها به صورت مار واقعی درآمده است.

اما آن ها که می گویند سحر واقعیت دارد، به موارد تجربی در جامعه استناد می کنند که مکرر دیده شده است بر اثر سحر، محبتی از شخصی در دل دیگری ایجاد شده یا زن و شوهری صمیمی بر اثر سحر از هم جدا گشته اند و یا چیزهایی سرقت شده و گم گشته پیدا می شوند.

قرآن نیز در ماجرای هاروت و ماروت در آیه ۱۰۲ سوره بقره می فرماید: "و ما کَفَر سلیمانُ و لکنّ الشّیاطینَ کَفروا یُعلِّمونَ النّاسَ السِّحرَ و ما اُنزلَ علیَ المَلکینِ بِبابلَ هاروتَ و ماروتَ و ما یُعلِّمانِ مِن اَحد حتّی یقولا اِنّما نَحنُ فِتنةٌ فَلا تَکفُر فیَتعلَّمونَ مِنهما ما یُفرّقونَ بِه بینَ المرءِ و زوجِه و ما هم بِضارّینَ مِن اَحد الاّ بِاذنِ اللّهِ." خداوند در این آیات اشاره می کند که آنان با سحر به یکدیگر ضرر می زدند و به این وسیله، زن و شوهر را از هم جدا می کردند. البته آن ها که منکر واقعیت سحرند این قسم دوم را توجیه می کنند.( )

در جمع این آیات می توان حدیث امام صادق(علیه السلام) در پاسخ به زندیق مصری را ذکر کرد که آن جا که پای ایجاد موجودی یا عوض کردن صورت او در میان باشد ساحر عاجز است، اما آن جا که پای ضرر زدن به غیر یا امثال آن در کار باشد، دست ساحر باز است و توانایی چنین کارهایی را دارد. (این روایت در ادامه خواهد آمد.) بنابراین، در ماجرای حضرت موسی(علیه السلام)چون سخن از ایجاد موجوداتی مثل مار واقعی است، ساحران دست به حیله و خدعه زدند، اما در قصه هاروت و ماروت چون صرف ضرر زدن به غیر است دست آن ها باز بود.

ولی هر دو دسته، چه آن ها که سحر و جادو را امری واقعی می دانند و چه آن ها که آن را گول زدن و حیله و خدعه و خرافات می دانند، همه متفق القول اند که سحر تأثیر عجیبی در عالم خارج دارد و در این زمینه، به امور تجربی و خارجی استدلال می کنند و قایل اند که این گونه اعمال در اعصار گذشته، بیش تر رواج داشته است و هر چه در زمان جلوتر می رویم از رواج آن کاسته می شود.

تمایز سحر، کرامت و معجزه

مرحوم مجلسی(رحمه الله) به نقل از مازری آورده است: فرق بین سحر و معجزه و کرامت در این است که سحر به کمک اقوال و افعالِ ساحر انجام می شود، ولی کرامت غالباً به صورت غیر منتظره انجام می گیرد. معجزه هم در مقام تحدّی برای پیامبر صورت می پذیرد.

امام الحرمین می گوید: سحر از فرد فاسق ظاهر می شود، ولی کرامت و معجزه هرگز از فاسق ظاهر نمی شود. شارح المقاصد گفته است: سحر اظهار امر خارق العاده از فرد خبیث و پلید در انجام اعمال مخصوصی است که نیازمند یادگیری می باشد و از این دو نظر، از معجزه و کرامت جدا می شود و به زمان و مکان و شرایط خاصی اختصاص می یابد و چه بسا ساحر فردی فاسق و فاجر باشد، در حالی که معجزه و کرامت به زمان و مکان خاصی بستگی ندارد.( )

چگونگی تأثیر سحر

مرحوم مجلسی(رحمه الله) می نویسد: بر حسب اقسام گوناگون سحر، چگونگی تأثیر آن نیز فرق می کند. پس آن قسم که از قبیل شعبده است کیفیتش نیز روشن است; با حرکات سریع دست از خطای دیگران استفاده می کنند و طرف مقابل، مثلاً، آتشی را که دور می چرخد به دایره ای آتشین می بیند.

اما این که به وسیله جادو حبّ و بغض یا غم و ناراحتی در قلب کسی به وجود بیاید ظاهر این است که خداوند همان گونه که در ادویه خواص دارویی قرار داده در اعمال ساحر یا اورادش نیز این خاصیت را نهاده است; همانند مستی در شراب یا تدخین در حشیش که زایل کننده عقل است یا این که اجنه و شیاطینی که توسط ساحر به استخدام گرفته می شوند موجب حبّ و بغض می گردند.

اما این که بعضی ادعا می کنند که ساحر توسط سحر باران نازل می کند یا ابرها را جمع می نماید، ما این را قبول نداریم که چنین چیزی ممکن باشد تا بتوان به واسطه جادو در عالم بالا تصرف نمود و خبر موثق در این باره به ما نرسیده است.( )

اما چشم زخم هم در آیات و روایات آمده و هم در اخبار که حقیقت دارد و به تجربه و مکرر و در موارد متعدد مشاهده شده است.( )

جایگاه سحر در روایات

در مجموع، از ۳۱ روایت بررسی شده در خصوص سحر و جادو، هشت مورد آن درباره چشم زخم و حقیقت آن و دعاهایی می باشد که برای مصون ماندن از چشم زخم وارد شده است.

درباره جادو، حدیث معتبری از امام صادق(علیه السلام) در کتاب احتجاج طبرسی وارد شده که بسیار جامع و نافع است. زندیق مصری در بحثی طولانی که با امام صادق(علیه السلام) داشت، از ایشان پرسید: اصل جادو چیست و چگونه جادوگر می تواند کارهایی عجیب و غریب انجام دهد؟ امام(علیه السلام) فرمود: سحر بر چند وجه است:

یک نوع آن به منزله پزشکی است; یعنی همان گونه که پزشکان برای هر مریضی راه علاجی می یابند جادوگران نیز برای هر صحتی، راهی برای از بین بردن آن می یابند و برای هر عافیتی راهی برای رفع آن می جویند.

نوع دوم شعبده و سرعت دست و اعمال فوق عادت است. نوع سوم آن که شیاطین را به خدمت می گیرند.

زندیق گفت: شیاطین جادو را از کجا آموخته اند؟

فرمود: از همان جا که پزشکان پزشکی را می آموزند; بعضی را به تجربه و بعضی را به علاج.

زندیق گفت: درباره ماجرای هاروت و ماروت... چه می گویی؟

فرمود: آن ها برای امتحان انسان ها آمده بودند و تسبیحشان این گونه بود که اگر بنی آدم فلان کار و فلان کار را بکنند یا فلان ورد را بخوانند فلان اتفاق روی می دهد.... به این طریق، مردم انواع سحر را از آن ها فرا گرفتند. پس آن ها به مردم می گفتند که ما برای امتحان شما آمده ایم. چیزی را که ضرر می رساند و فایده ای برای شما ندارد از ما فرا نگیرید.

زندیق پرسید: آیا ساحر می تواند با سحر خود، انسان را به صورت سگی یا الاغی یا مثل این ها درآورد؟

امام(علیه السلام) فرمودند: ساحر عاجزتر از آن است که بتواند خلق خدا را تغییر دهد و... اگر می توانست هر آینه از خودش پیری و فقر و مریضی را دور می کرد... پس بهترین سخن ها درباره سحر آن است که بگوییم: سحر به منزله پزشکی است; ساحر کاری می کند که مرد نتواند با زن خود هم بستر شود. او نیز نزد پزشک می رود و خود را معالجه می کند و خوب می شود.( )

دیگر احادیث نیز به نحوی مطالب این حدیث را در بردارند و چیزی اضافه بر آن ندارند، جز آن که در بعضی روایات، رقیه نوشتن (نوشتن دعاهای مأثور یا آیات و همراه کردن آن ها با خود) جایز دانسته شده، اما همراه کردن سنگ های مخصوص یا اوراد مخصوص شرک و حرام شمرده شده است.

ماجرای هاروت و ماروت

در آیه ۱۰۲ سوره بقره، ماجرای هاروت و ماروت ذکر شده که ماحصل آن طبق روایات معتبر بدین قرار است:

در سرزمین بابل، سحر و جادوگری به اوج خود رسیده و موجب ناراحتی مردم گردیده بود. خداوند دو فرشته را به صورت انسان مأمور ساخت که عوامل سحر و طریق ابطال آن را به مردم بیاموزند، تا بتوانند خود را از شرّ ساحران بر کنار دارند. ولی این تعلیمات قابل سوء استفاده بود; چرا که فرشتگان ناچار بودند برای ابطال سحر ساحران طرز انجام آن را نیز تشریح کنند تا مردم

بتوانند از این راه به پیش گیری بپردازند. این موضوع سبب شد که گروهی از مردم پس از آگاهی از طرز سحر، خود در ردیف ساحران قرار گرفتند.( )

حکم سحر در اسلام

مرحوم فخر المحققین در کتاب ایضاح ادعا کرده که حرمت سحر و جادو از ضروریات دین اسلام است و هر که جادو را حلال بداند کافر است.

شهید اول و شهید ثانی(رحمه الله) در کتاب های دروس و مسالک خود ادعا کرده اند که هر کس سحر و جادو را حلال بداند باید کشته شود.

شیخ انصاری(رحمه الله) در کتاب مکاسب گفته است که هر چند ما مطمئن به اجماع علما در این خصوص نیستیم، ولی ادعای ضروری دین از چیزهایی است که ما مطمئن به حرمت این عمل می شویم و علما در همه اعصار بر حرمت جادو و جادوگری اتفاق داشته اند.

شارح النخبه گفته است: هر چه موجب ضرر به دیگری شود یا موجب اهانت به مقدسات شود حرام است، چه سحر باشد و چه غیر آن.

صاحب دروس (شهید اول) همچنین گفته است: طلسم نیز مانند سحر حرام است.( )

تا این جا مسلّم شد که سحر در اسلام حرام است. اما این که آیا به طور مطلق حرام است یا بعضی جاها استثنا شده، ظاهراً آن گونه سحر که برای مقاصد درست به کار گرفته می شود مثل پیدا کردن گم شده یا بقای عمارت یا فتح سرزمین کفر جایز است، به خصوص باطل کردن سحر با سحر جایز می باشد.( )

کلینی نقل می کند که عیسی بن شقفی نزد امام صادق(علیه السلام)آمد و عرض کرد: حرفه من سحر بودن و در برابر آن مزد می گرفته ام و مخارج زندگی ام نیز از همین راه تأمین می شده است. با همین درآمد حج نیز گزارده ام، ولی اکنون آن را ترک کرده و توبه نموده ام. آیا برای من راه نجاتی هست؟ امام(علیه السلام) فرمودند: عقده سحر را بگشا، ولی گره جادوگری مزن.( )

این حدیث و امثال آن به روشنی دلالت می کند بر این که یاد گرفتن سحر یا عمل سحر برای باطل کردن آن بدون اشکال بوده و جایزاست.n

پاورقی ها:

۱ـ ملکم همیلتون، جامعه شناسی دین، ترجمه محسن ثلاثی، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی تبیان، ۱۳۷۷، ص ۴۹

۲ الی ۷ـ همان، ص ۴۹ـ۵۲ / ص۵۲ / ص۵۴ / ص۵۵ / ص۵۹ / ص۶۱ و ۶۲

۸ـ ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۳۷۸

۹ـ سید محمد کلانتر، کتاب المکاسب للشیخ الاعظم الشیخ مرتضی انصاری، بیروت، منشورات مؤسسهٔ النور للمطبوعات، ۱۴۱۰ ق.، ج ۳، ص ۳۶ ـ ۳۸

۱۰ الی ۱۳ـ همان، ص ۳۸ / ص ۴۱ / ص ۴۲، ۴۳ / ص ۵۰

۱۴ـ محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، چاپ دوم، بیروت، مؤسسهٔ الوفاء، ۱۴۰۳ ق.، ج ۶۰، ص ۴۰ و ۴۱

۱۵ـ همان، ج ۶۰، ص ۴

۱۶ـ محمد باقر مجلسی، پیشین، ج ۶۰، ص ۳۲

۱۷ـ سید محمد کلانتر، پیشین، ج ۳، ص ۷۹ ـ ۹۰

۱۸ـ محمد باقر مجلسی، ج ۶۰، ص ۱۰

۱۹ـ همان، ص ۳۴

۲۰ـ سیدمحمد کلانتر، پیشین، ج ۳، ص ۵۶

۲۱ـ محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۶۰، ص ۳۰ ـ ۳۲

۲۲ـ ناصر مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ص ۳۷۸

۲۳ـ محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۶۰، ص ۳۷

۲۴ـ محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۶۰، ص ۳۸

۲۵ـ همان، ص ۳۸ و ۳۹

۲۶ـ ...طبرسی،الاحتجاج،ص ۸۱ و ۸۲ / محمدباقر مجلسی، پیشین، ص ۲۱

۲۷ـ ناصر مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ص ۳۷۴ و ۳۷۵

۲۸ـ سید محمد کلانتر، پیشین، ص ۹۴ و ۹۵

۲۹ـ همان، ص ۹۵ و ۹۶

۳۰ـ شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، قم، مؤسسهٔ ال البیت، ج ۱۷، باب ۱۵، حدیث ۱

چنین فرض کرده اند که فلک محیط یا فلک الافلاک یا فلک اطلس در ۲۴ ساعت یک دور به دور خود می گردد که نسبت به افق هر کس چنین نموده می شود یا چنین فرض شده است آفتاب در ۲۴ ساعت یک دور در مدار ۳۶۰ درجه خود می گردد . که قهرا از مشرق طلوع کرده و به نقطه ای غروب می کند که ما آن را نسبت به افق خود مغرب می نامیم و به اندازه مقداری که در افق ما نمودار است با کمی کم و زیادتر ناپیداست آن مدت ناپیدائی را چنین تعبیر کرده اند که در نیم دایره تحت الارض به حرکت و سیر خود ادامه می دهد چنانکه مدت نموداری را سیر و حرکت در فوق الارض می دانند .

مدار حرکت آفتاب یا محیط فلک آفتاب یا فلک الافلاک و یا فلک ثوابت و یا هر فلک کلی دیگری از این افلاک کلی را به دوازده بخش تقسیم کرده اند علت این تقسیم این است که سال دوازده ماه است و در حرکت انتقالی کل افلاک در هر سال یک دور به دور خود حرکت کرده که فصول چهارگانه را به وجود می آورند و البته مورد نظر ما در این تقسیم بندی فصول نیست و بروج است و به ویژه رده بندی ستارگان ، و بنابر این از لحاظ خواص و حالات نجومی باید این دوازده بخش را در فلک ثوابت مد نظر بداریم .

و دیگر آنچه اکنون مد نظر ماست بیان حرکت آفتاب در مدار خود و یا حرکت منظومه شمسی هم نیست و صرفاً بیان کلیاتی است مربوط به احکام نجومی در حد لغت و اصطلاح .

به هر حال برای هر یک از این دوازده بخش نامی برگزیده اند در زبانهای تازی و فارسی و هر زبانی دیگر .

این نامها حداقل در تازی نمودار اشکال و صور ستارگان است و نحوه قرار گرفتن مداری هر یک از این قسمت ها .

نامهای این دوازده بخش عبارت اند از حمل ، ثور ، جوزاء ، سرطان ، اسد ، سنبله ، میزان ، عقرب ، قوس ، جدی ، دلو و حوت .

به طوری که ملاحظه می شود این کلمات هر یک نمودار حیوان و یا شیء دیگری است .

این نامها را مناسب با صورت فرضی که از مدار هر ۳۰ درجه فلک ثوابت و تعدادی از کواکب که در آن مدار و حوالی آن قرار دارند انتخاب کرده اند و البته خارج از این مدارها نیز برای کواکب مرصوده صورتهای دیگر قائل شده اند که تحت عنوان صور کواکب ضبط و ثبت شده است .

به هر حال بحث ما در اینجا از هیئت عالم و یا تقویم نیست و صرفاً در حد شرح لغت و اصطلاح کمی زیادتر در باب نجوم و اساس آن توضیح می دهیم .

اهل احکام نجوم به عنوان مقدمه تأثیرات نجومی و چگونگی آن مسائلی را به طور درهم مورد بحث قرار داده اند :

۱ ـ تقسیم زمان بر حسب فصول چهارگانه سال .

۲ ـ تقسیم جهات برحسب وضع طبیعی به شرق ، غرب ، شمال و جنوب .

۳ ـ ارکان مواد عالم یعنی آب . خاک . هوا و آتش .

۴ ـ طبایع چهارگانه یعنی حرارت ، برودت ، رطوبت و یبوست .

۵ ـ اخلاط اربعه : صفراء ، سوداء ، بلغم و دم .

۶ ـ ریاح چهارگانه : صبا ، دبور ، جربیا و تیما (به ترتیب باد شرقی ، غربی ، شمالی و جنوبی) .

۷ ـ شش برج را شمالی می دانند و شش برج را جنوبی ، بروج شمالی از حمل است تا سنبله و جنوبی از میزان است تا حوت . هنگامی که آفتاب در بروج شمالی سیر کند شب کوتاهتر است و در بروج جنوبی معکوس است . و علاوه گفته اند که شش برج مستقیم الطلوعند و شش برج معوج الطلوعند .

شش برج مذکراند و شش دیگر مؤنث ، شش برج نهاری اند و شش برج لیلی ، شش برج صاعداند و شش برج هابط ، شش برج در حیز آفتاب و شش برج در حیز ماهتاب .

۸ ـ تقسیم دیگر از لحاظ خواص گفته اند سه برج مثلث ناری اند و حار و یابس و آنها حمل، اسد و قوس اند و سه برج مثلث ترابی بارد و یابس اند و آنها ثور ، سنبله و جدی اند، و سه برج مثلث هوائی حار و رطب اند و آنها جوزاء ، میزان ودلواند و سه برج مثلث مائی و رطب اند و آنها سرطان ، عقرب و حوت است .

۹ ـ تقسیم دیگر از جهت دیگر . چهار برج منقلب الزمان اند که حمل و میزان و سرطان و جدی است و چهار برج ثابت الزمان که ثور ، اسد ، عقرب و دلو است و چهار دیگر ذو جسدین اند که جوزاء ، سنبله، قوس و حوت باشد .

۱۰ ـ بروج دوازده گانه را بیوت هم نامند و سیارات را بین آنها تقسیم کرده اند و مثلا گویند اسد بیت آفتاب است و سرطان بیت قمر ، جوزاء و سنبله بیت عطارد است و ثور و میزان بیت زهره است ، حمل و عقرب بیت مریخ است ، قوس و حوت بیت مشتری است ، جدی و دلو بیت زحل است .

۱۱ ـ هر یک از سیارات خمسه یعنی بجز ماه و آفتاب یک بیت و یا دو بیت از حیز آفتاب دارند و یک یا دو از حیز ماهتاب (زیرا ماه هم در هر ۲۸ یا سی روز مداری را طی می کند) و وبال هر کوکبی هنگامی است که بیت او مقابله یابد و بالاخره اوج و حضیض ، صعود و هبوط کواکب را نسبت به مدار خود آن بیت می دانند .

۱۲ ـ هر برجی را سه قسمت کرده اند و هر ثلثی را ده درجه که وجه نامیده و آن را منسوب به یک کوکب کرده اند و مثلا گویند رب این ثلث یا درجه ها فلان کوکب است .

ثلث اول برج حمل وجه مریخ ، ثلث دوم آن وجه شمس ، ثلث سوم آن وجه زهره ، ثلث اول ثور وجه عطارد ، ثلث دوم آن وجه ماه ثلث سوم آن وجه زحل است و همین طور بقیه بروج .

۱۳ ـ سیارات هفتگانه از لحاظ روشنائی و درخشندگی و مقدار آن تقسیم شده اند به نیران : ماه و آفتاب ، سعدان : مشتری و زهره نحسان : زحل و مریخ (و عطارد ممزوج است از سعد و نحس) .

۱۴ ـ طبایع سیارات را با توجه به طبایع اربعه مشخص کنند و به هر یک از آنها طبیعتی را منسوب گردانند و مثلا گویند طبیعت آفتاب حار است و مذکر است و ناری است و سعد است، زحل بارد ، یابس مذکر و نهاری است و همین طور تا آخر .

۱۵ ـ ساعات شبانه روز هفته را بین سیارات تقسیم کرده اند و آن کوکب را رب آن ساعت نامیده اند و مثلا ساعت اول روز یکشنبه و ساعت اول شب پنج شنبه را ویژه آفتاب دانند و ساعت اول روز دوشنبه و شب جمعه را مخصوص ماه دانند و بدین ترتیب .

۱۶ ـ هر یک از سیارات رب پاره ای از سالها و ماه ها و ساعات است .

۱۷ ـ هر یک از فصول چهارگانه را خواصی است که این یک امر طبیعی است و غیر قابل انکار ، این خواص طبیعی را محصول سیارات و ستارگان می دانند که موجب و سبب این فصولند و این امر تا حدودی جنبه های علمی دارد .

۱۸ ـ هر یک از سیارات مداری دارند که در آن مدار در حرکت اند و حرکات آنان بر یک جهت و یکنواخت نمی باشد و علاوه بر این حرکات روزانه و جزئی حرکات دیگری دارند طویل المدۀ مثلا زحل بروج دوازده گانه را تقریباً در ۳۰ سال طی می کند که مکث آن در هر برجی دو سال و نیم است و مشتری بروج دوازده گانه را تقریباً در دوازده سال طی می کند و به همین ترتیب سیارات دیگر .

۱۹ ـ برجها را از لحاظ سیارات و نسبت به آنها حالاتی است از هبوط ، شرف ، وبال و غیره و مثلا برج حمل بیت مریخ و شرف شمس و هبوط زحل و وبال زهره است و به همین طریق ثور بیت زهره ، شرف قمر ، وبال مریخ و ترابی است و بدین ترتیب . مولودات را از لحاظ سرنوشت و زندگی در این دنیا با توجه به این خصوصیات مورد توجه قرار می دهند و طالع بینی برای انسانها با توجه به این امور انجام می شود و لحظات تولد را با توجه به تقارن طلوع این سیارات در بروج خاص بررسی نمایند : ضمناً هرگاه با آفتاب در برجی واحد و در درجه واحد جمع شوند آفتاب منکسف شود و معمولا در آخر برج این امر اتفاق می افتد .
چنانکه ماه درین حال محاذی آفتاب قرار می گیرد و مانع و حاجب می شود از اینکه ما نور آفتاب را مشاهده کنیم و هرگاه زمین محاذی موضع آفتاب قرار گیرد ماه منکسف می شود و این امر اغلب در نیمه ماه اتفاق افتد .
۲۰ ـ به طور کلی عقیده بر این بوده است که افلاک سماوی هر یک به نوبه خود در موجودات زمینی اثری خاص دارند که البته اگر منظور جهات تأثیرات طبیعی باشد درست است زیرا شکی نیست که آثار جوی و کائنات جوی در تربیت موجودات زمینی مؤثرند و اگر منظور غیر این باشد بدان نحو که اهل فال و طالع گویند صحت آن معلوم نیست .
۲۱ ـ گاه بود که چند سیاره در یک بیت یا برج گرد آیند در طول سنوات متمادی .
۲۲ ـ هرگاه دو کوکب در یک درجه از فلک گرد آیند مقترن گویند و اگر فواصل آنها زیاد شود منصرف گویند و به هر حال اتصال و اقتران و مناظره و مقارنه کواکب بر این بنا است .
هرگاه فاصله آنها ۶۰ درجه باشد یا ۹۰ درجه و یا ۱۲۰ درجه و بالاخره ۱۸۰ درجه که نیم فلک است مناظرات و مقابلات حاصل می شود و به هر حال مسئله تربیع و تسدیس و تخمیس و غیره بر مبنای این محاسبات است یعنی فواصل درجات در بین ۱۸۰ درجه نیم کره .
۲۳ ـ برای هر یک از سیارات قلمروی خاص است که دایره عملیات آن گویند و از این قلمرو آثار خود را به جهان خاکی گسیل می دهند و از دایره هر یک از سیارات امور و خواص معین به زمین فرستاده می شود که در سرنوشت موجودات زمین مؤثراند : از دایره زحل امور روحانی خاص در زمین سریان یابد و اعطای صور به دنیای خاکی کند و صدها خاصیت و اثر دیگر .
از دایره مشتری اعتدال طبایع سریان پیدا کند و انس و عشق و صدها خاصیت دیگر .
از دایره مریخ حرکت ، کار و کوشش و سرعت در اعمال و صدها خاصیت دیگر .
از دایره زهره ، زینت و زیبائی و اعتدال و صدها خاصیت دیگر .

از دایره عطارد علوم و معارف و الهام و رؤیای صادقه و صدها خاصیت دیگر .
و همین طور است وضع سایر اجرام ثوابت که هر یک به مقدار معین از خواص به عالم خاکی گسیل می دارند ، این خواص به دایره ارکان اربعه می رسد و ترکیب می شود با خواص ذاتی خود ارکان .
۲۴ ـ حرکت آفتاب را در بیوت و بروج گوناگون عیدها است مثلا روز نزول آفتاب به برج حمل عید اول است که شبانه روز مساوی و هوا معتدل شود و صدها خاصیت دیگر که بیت حیات است . روز اول نزول آفتاب را به برج سرطان عید دوم گویند که اول تابستان است و روز اول نزول آفتاب را به برج میزان عید سوم نامند که فصل پائیز است با تمام خواص طبیعی آن .
البته عید چهارم هم با شروع فصل زمستان است ، و به هر حال این عیدها مربوط به فصول چهارگانه است که البته هر فصلی خاصیتی دارد .
۲۵ ـ برای هر یک از سیارات از لحاظ ذاتی خواصی قائلند که به جوهر زمینی تشبیه کرده اند .
۲۶ ـ چنانکه اشارت رفت سیارات هفتگانه ارباب ایام هفته اند مثلا خورشید رب روز یکشنبه و ماه رب روز دوشنبه و مریخ رب روز سه شنبه و عطارد رب روز چهارشنبه و مشتری رب روز پنج شنبه و زهره رب روز جمعه است و زحل رب روز شنبه .
۲۷ ـ سیارات را با اعضاء حیوانات مطابقت داده اند و هر سیاره را منطبق با یکی از اعضاء حیوانات کرده اند .
۲۸ ـ هر یک از بیوت دوازده گانه را به طور کلی خواصی است . بیت اول که بیت حمل باشد بیت حیات است و صدها خواص دیگر، و بیت دوم بیت مال ، سوم بیت اخوت و چهارم بیت آباء، پنجم بیت اولاد و ششم بیت مرض ، هفتم بیت نساء و هشتم بیت موت و نهم بیت سفر و دهم بیت سلطان و یازدهم بیت سعادت و دوازدهم بیت اعداء است .
در اینجا چون مسئله تأثیرات کواکب در مقدرات انسانها با سحر و کهانت ربطی کامل دارد و از طرفی با ادبیات و سنن مشرق زمین عجین شده است ناگزیر در حد اصطلاح و لغت در این باب توضیح می دهیم بدون آنکه اظهار نظر بکنیم . زیرا اصولا کار فرهنگ تعریف لغات و اصطلاحات است و احیاناً در موارد لزوم توضیحی در حد لزوم . و به هر حال بیان شد که بروج عبارتند از دوازده برج و افلاک نه اند و سیارات هفت و کواکب مرصوده تقریباً یکهزار و بیست و نه کوکب اند .
بجز اینها اهل علوم غریبه گویند دو عقد که به نام عقدتان نامیده اند در جهان سماوات وجود دارد که یکی را رأس نامند که دلالت بر سعادت دارد و دیگر ذنب که دلالت بر نحوست دارد .

گویند در جهان وجود ، نحوست ها و سعادت هائی وجود دارد و در این تردیدی نیست، و از همین امر در می یابیم که در جهان وجود ، دو گونه نفوس وجود دارد : نفوس شریره و نفوس خوب و خیّره که از آنها تعبیر به فرشته و شیطان و جن می شود . کواکب عبارت اند از ملائکه خداوند در آسمان عالم ، و خداوند این ملائکه سماوات را بیافریده است تا تدبیر خلق کنند و عمران و آبادانی از آثار وجودی آنها است .

«سحر و کهانت و ادعیه و اوراد»

اعتقاد به تأثیر کواکب و افلاک در سرنوشت انسانها از اهم سنن و آداب ملل مشرق زمین است و اعتقاد به این امور و خواص حروف که علم جفر نامند در زندگی روز مره انسانها در مشرق زمین نقش مهم داشته است و ادبیات ما پر است از اشارات و کنایات و تصریحات به این امور ، اعتقاد به سحر و کهانت و مسائل مربوط به جن و پری و همزاد و از این قبیل امور از لوازم زندگی عامه مردم بوده است و احیاناً هم هنوز در قبائل و بین روستائیان وجود دارد و عجیب است که پاره ای از فلاسفه و حکمای اسلام به مانند شهاب الدین سهروردی با وجود دقت نظرهائی که در مسائل عقلی و فلسفی دارد باز در مواردی اعتقاد به جن و همزاد دارد و حتی مدعی است که خود آنها را دیده است و مورد تعقیب آنها قرار گرفته است و به هر حال این امر یعنی اعتقاد به ارواح سعیده و خبیثه جریان تاریخی مفصلی دارد و بین اقوام و ملل گوناگون وجود داشته است و نه تنها سعد و نحس روزگار و زندگی را منسوب به کواکب و افلاک می کردند بلکه به موجودات نامرئی دیگری مانند ارواح طیبه و خبیثه نیز منسوب می کردند .

و بسیاری از وقایع را مستند بدانها می نمودند و برای رضایت آنها نذوراتی برقرار می کردند مسئله جادوگری و طاس نشاندن و اوراد و ادعیه خاص ناشی از همین طرز تفکر است که قرنها حاکم بر افکار ملل گوناگون بوده است .

در این باب کتابها و بیاضها تحریر شده است که طریقه نجات از ارواح شیطانی و خبیثه را می آموزد و اغلب افرادی که متصدی این گونه امور بودند از روزگار باستان ملت یهود بودند و صابئیان و مانویان و اصولا در این بخش از جهان ساحران و کَهَنه و جن گیران و دعانویسان اغلب یهودی بوده اند که از نوع اوراد و کلمات و اصطلاحاتی که در آنها بکار رفته است این مطلب به خوبی مشهود است; بسیاری از اصطلاحات عبری است یا ریشه عبری دارد کافی است که کتاب جامع الدعوات و طلسمات و جداولی که در مورد فال و طالع در آن کتابها وجود دارد بررسی شود . اغلب حرزها مانند حرز ابودجانه و غیره ریشه صابی و اسرائیلی دارد، کلمات اسرافیل ، میکائیل ، بدوح ، و نام فرشتگان و نامهای شیاطین و همزادها عبری است یا ریشه عبری دارد . گاه این

اسامی با اسامی بروج و کواکب ممزوج گردیده است و کلمات و ادعیه ترکیبی بوجود آمده است . و به هر حال هرگاه دواوین فارسی و عربی را ورق بزنیم و از این دید طرز افکار و اندیشه های شعراء و نویسندگان را بررسی نمائیم که قهراً نمودار اوضاع و احوال فکری و زمینه های ادبی و طرز اندیشه ملت های این سوی دنیا را می فهماند در می یابیم که تا چه حد و اندازه ادبیات منظوم و منثور ملل مشرق زمین در اسارت اوهام و خیالات بوده است، ادبیات منظوم و منثور فارسی پر است از این طرز فکر و اندیشه .

«جن یا بنی جان»

اخوان الصفا در باره بنی جان در قسم طبیعیات ص ۲۲۸ آرند:

بین آدمیان و جنیان دشمنی عمیقی وجود دارد باستانی و آن اینکه قبل از آدم ابوالبشر سکنه روی زمین بنی جان بودند در بر و بحر و دارای تمدنی عمیق بودند و دین خاص و نعمت های فراوان ، و چون بر انبیاء خود طغیان و نافرمانی و در روی زمین فساد کردند خداوند از آسمان فرشته گان را فرستاد تا آنها را از روی زمین براندند و خود ساکن زمین شدند و بسیاری از بنی جان را به اسارت در آوردند تا آن گاه که خداوند تصمیم گرفت انسان بسازد آدم را خلق کرد و همه فرشتگان را امر کرد که بدو سجده کنند و آنها را به آسمانها فرا خواند سپس جریان خلقت آدم را به طور تفصیل بیان کرده اند و اینکه ریشه عداوت بین بنی جان و انسانها از اینجا ناشی می شود، در این داستان عزرائیل و شیطان و فرعون از یک جنس به حساب آورده شده اند و جریان خروج آدم را از بهشت شرح می دهند و اینکه انسانها همواره در این زمین مورد وسواس شیاطین و جنیان بودند و آنها را گمراه می کردند تا آن گاه که خداوند ادریس یا هرمس را مأمور هدایت آنها کرد و وی یعنی هرمس سعی کرد که بین جنیان و انسانها آشتی برقرار کند و تا ایام طوفان نوح با هم معاشر بودند و صلح و سازش کرده بودند تا آن گاه که حضرت ابراهیم را با منجنیق در آتش انداختند در این جا بین جنیان و آدمی زادها اختلاف شد ، انسانها گمان کردند که ساختن منجنیق از القاآت بنی جان است که به تحریک جنیان نمرود منجنیق را ساخت و ابراهیم را به آتش انداخت و این اختلاف ادامه یافت تا حضرت موسی آمد و بین بنی جان و انسانها آشتی داد و همه جنیان به دین موسی گرویدند و در زمان سلیمان جن و انس با او همکاری می کردند و تحت فرمان او بودند که داستان آن معروف است .

و در اواخر عهد سلیمان بین جن و انس اختلاف شد و یک گروه از جنیان دربار سلیمان را ترک کردند و رفتند و مورد عتاب و عذاب سلیمان واقع شدند، تا زمان حضرت عیسی مجدداً همه به دین عیسی گرویدند، و تا زمان حضرت محمد صلی الله علیه و آله جریان را به طور تفصیل بیان کرده اند .

اخوان عقیده دارند که جنیان بر دو گونه اند به مانند انسانها خوب و بد ، مسلم و کافر لکن همه در اطاعت پادشاهان خودند برخلاف انسانها که تمرد می کنند .

«تأثیر ستارگان و سیارگان و سحر و جادو»

در اینجا اصولا قصد من بیان صحت یا سقم اینگونه افکار نیست و تنها کار من نمودن طرز تفکر انسانها و عادات و رسوم عجیب و غریب این انسانها است که خود زمینه ادب و ادبیات آنها است ادبیاتی که از حد سمبلیک گذشته به صورت احجیه و معمای بی معنی در آمده است . پر از خرافات و اوهام شده است و عجب تر اینکه متفکران و حکمای ایران باستان و احیاناً دوران اسلامی ما هم پای بند بدین گونه اوهام و خرافات بودند و سعد و نحس ستارگان و سیارات را در زندگی روزمره انسانها مؤثر می دانستند که اشارتاً بیان شد . اخوان الصفا در باب خواص ستارگان و آثار آنها گوید :

ستارگان مشتری و زهره را سعدین نامند یکی را دلیل بر سعادت اهل دنیا می دانند که زهره باشد و مشتری را دال بر سعادت اهل آخرت می دانند که هرگاه تولد مولودی مقارن با یکی از آن دو شود سعادتمند شود ، اگر مقارن با طلوع زهره متولد شد سعادت دنیا را بدست می آورد و اگر مقارن با مشتری متولد شد عقبی را ، در مقابل زحل و مریخ دو ستاره نحس اند اولی مایه نحوست دنیاوی و دومی مایه نحوست اخروی .

بروج منقلبه دلالت دارند بر تقلب احوال مردم دنیادار و ثوابت دلالت دارند بر ثبات احوال اهل آخرت .

در باب احوال فلک و تأثیر آنها در موجودات زمینی اخوان الصفا گویند : هرگاه اتفاق افتد که برای فلکی وضع پسندیده ای پیدا شود از ناحیه سعادت احوال کواکب و در این وقت مصادف شود با تولد مولوداتی از اجناس حیوانات و انسانها هر مولودی به حسب مرتبت استعدادش از سعادت بهره مند می شود یعنی باز هم برحسب قابلیت ها است یعنی اولاد ملوک و رؤساء و دهاقین و افراد دیگر بر حسب تربیت خود از این سعادت برخوردار می شوند آنان تربیت های گوناگون را در این موقع مؤثر می دانند و معتقدند که پاره ای از تربیت ها آماده می شوند که وزیر شوند و پاره ای نویسنده و خطیب ، عالم ، فیلسوف و غیره شوند .

(رجوع به قسم ریاضیات چاپ بیروت : ۱۴۸ ـ ۱۴۹)

در جای دیگر گویند اهل صناعت تنجیم اتفاق دارند که مولودات از روز تولد تا سن ۱۴ سال اطفال در تدبیر قمرند که صاحب نشو و نمو و زیادت است وباقی کواکب نیز با ماه در این سنین در تدبیر اطفال یاری می کنند در حدودی خاص .

از سن ۱۴ به بالا در تدبیر عطارد قرار می گیرند در حدود ۱۶ سال ، عطارد صاحب نطق و حرکت و تعالیم و آداب و فهم است . در این بین تعدادی از کواکب نیز بدان یاری دهند و سپس از تدبیر عطارد خارج شده در تدبیر زهره قرار می گیرند در ۱۸ سال که صاحب زینت ، شهوات ، لذات ، رغبت به زواج ، حرص و غیره است و البته در این بین تعدادی از کواکب بدان یاری دهند و سپس در تدبیر خورشید قرار می گیرند که صاحب عزت و ریاست و سیاست است در ده سال که در مولود در این مدت حس ریاست ، بزرگی و ... پیدا شده تربیت می شود و سپس در تدبیر مریخ قرار می گیرند که صاحب حزم و عزم و شجاعت و مواهب و طلب و عطا است و بالجمله هر نوع خصلت و سجیتی که مربوط به سیاست و کیاست و ریاست باشد و سپس در تدبیر مشتری قرار می گیرد در ۱۲ سال که صاحب دین ، ورع ، توبت ، ندامت ، زهد ، عبادت و رجوع الی الله است.

سپس راجع به ترکیب قوای کواکب بحث کرده اند که مستقیماً در مولودات تأثیر می گذارند مثلا کار مشترک زهره و مریخ رغبت در دنیا ، حرص به شهوات و لذات است و شرکت زهره با عطارد لطف ، رفق و حیله است . شرکت زهره با زحل ثبات ، وقوف و صبر ببار آرد ، شرکت زهره با ماه ، زیادت ، نمو و رشد آورد ، شرکت زهره با شمس عزت ، بزرگی و ریاست و ... بار آورد.

از استیلای مشتری با شرکت زحل ; زهد، کمی رغبت در شهوت و لذات حاصل می شود وبا شرکت مریخ; قوت ، نشاط حاصل می شود و با شرکت با عطارد; لطف رقت و حیله حاصل شود و با شرکت زهره ; رغبت ، شهوت ، زینت حاصل شود و همین طور از تمزیج قوای هر کوکبی با کواکب سیاره و ثوابت دیگر خلقت مولودات گوناگون شود .

(بخش جسمانیات : ۴۴۷ ، ۴۴۹)

اخوان الصفا اصول عقاید مربوط به علوم غریبه و سحر و کهانت و توجه به روحانیان را بیان کرده اند و چون غرض ما صرفاً زمینه های فکری ادبیات است اشارتاً پاره ای از مسائل مربوط به این زمینه ها را بیان می داریم .

(بخش چهارم : ۲۸۴)

در باب ماهیت سحر و چگونگی طلسمات گویند : اکثر مردمان علم سحر و طلسمات را باور ندارند و آثاری که بر آنها مترتب است نمی پذیرند و آنان را محصول اندیشه های ابلهان و زنان می دانند و از امور خرافی و بی پایه به حساب می آورند و اینان

چون خود جاهل اند و از آثار آنها غافل اند گمان برند که اینگونه فنون بی اساس و بی پایه است در حالی که پایه و اساسی دارد و آثار شگفت آور بر آنها مترتب است .

اخوان گویند : این گونه فنون متوقف بر علم نجوم و هیئت و فلکیات است و سپس در باب فلکیات و هیئت و نجوم بحث مستوفی کرده اند و گویند کواکب همان ملائکه خداونداند و پادشاهان آسمانهااند که خداوند آنها را بیافریده است تا تدبیر جهان خلقت را عهده دار شوند و چگونگی تأثیر این کواکب یا ملائکه را در جهان خلقت در نمی یابند مگر کسانی که راسخان در علمند و گویند نخستین فعل سماویات و تأثیرات آنها در جهان خلقت طبیعت تأثیر ثوابت است و سپس سیارات که نخست در امهات اربعه تأثیر کنند و سپس در موالید و اشخاص به مانند تأثیر انوار آفتاب در جهان طبیعت و این امر غیر قابل انکار است . و سپس شرح مفصلی در نوع تأثیرات کواکب و علویات در ارضیات داده اند و گویند : این گونه فنون که متکفل بیان این امور است پنج قسم اند; ۱ ـ علم کیمیا که موجب از بین بردن فقر است ۲ ـ علم احکام نجوم که وقایع آسمانها و تأثیرات آنها را در ارضیات بیان می دارد ۳ ـ علم طلسمات و سحر که به وسیله آن رعیت به ملوک و ملوک به ملائکه پیوند و اتصال می یابند ۴ ـ علم طب و علم تجرید یا قیافه و عیافه، و سپس علم سحر و طلسمات را تابع و دنبال علم نجوم می دانند و سپس از قول زینون انواع تأثیرات طلسمات را بیان می دارند : طلسم تمساح ، طلسم حیّات ، طلسم عقارب و غیره و گوید: حتی افلاطون فیلسوف در مقاله دوم از کتاب سیاست خود در باب والائی مقام علم طلسم و سحر سخن گفته است و از قول جرجیس که چوپانی بوده است در ممالک اروپا نقل کرده اند که وی به انگشتری دست یافت که انگشتری جادو بود و با گرداندن آن خود را نامرئی می کرد و هر کاری که می خواست انجام می داد و این انگشتری را در یکی از روزها در غاری پیدا کرد .

این مطلب را از قول افلاطون نقل کرده اند و سپس گویند آیا افلاطون با تمام درایت و کیاستی که داشت ممکن بود حرف بی پایه و سخن بی مایه گوید ؟!

پس از این قول ابی معشر جعفر بن محمد منجم و محمد بن موسی بن انس خوارزمی که از منجمان خلفای عباسی بودند مسائلی در مورد علم احکام نجوم و سحر و طلسمات نقل کرده اند و آثاری که عملا بر اینگونه فنون مترتب بوده است و گویند در قرآن مجید نیز در چند مورد نامی از سحر برده شده است و تاریخچه آنرا در کتب عهد عتیق برشمرده اند و از کتب اخبار ملوک بنی اسرائیل داستانهائی در باره سحر و جادو نقل کرده اند و قصه طالوت را بیاورده اند که می خواست سحره و عرافین را به قتل رساند و موفق نشد .

و نقشی که عرافت و سحر در حکومت و سلطنت های بنی اسرائیل داشته است داستانها از تورات نقل کرده اند و سپس مطلب را به صابئیان کشانده و در باره آنان گویند اینان اصول علوم خود را که علم سحر و طلسمات باشد از سریانیون و مصریون گرفته اند و رؤسا و پیشگامان این علوم را برشمرده اند .

راجع به اعتقاد صابئیان در مورد صور کواکب و تأثیرات آنها بحث مستوفی کرده اند که خلاصه آن این است که اینان امور زمینی را بر کواکب سبعه بخش کرده اند و هر قسمت را تحت تأثیر آنها قرار داده اند و نفوس را متعلق به کواکب دانند و عادات و اخلاق انسانها را از روی کواکب و سیارات در می یابند و معتقدند کار انسانها را می توانند از روی آثار کواکب دریابند و غیب گوئی کنند ، عقیده داشته اند که هر نوع خلق و خوی انسانی به نحو اکمل آن در نوعی از حیوانات وجود دارد و سپس حیوانات را برحسب خلق و خوی تقسیم کرده نام برند اینان برای تقرب به کواکب قربانیها می کردند و حوائج خود را از ستارگان می طلبیدند ، برای هر یک از کواکب سیاره و ثوابت بیتی قائل بودند که بیوت وبال ، سعادت ، نحوست از اینجا ناشی می شود و این بیوت را یعنی بیوت کواکب را هیاکل می نامیدند هر روزی را عید یک سیاره از سیارات قرار می دادند و برای هیاکل سیارگان نذورات می کردند و طلسمهائی که عبارت از جداول همین هیاکل یعنی بیوت یا هیاکل هشتاد و هفت گانه باشد ترسیم می کردند به وضعی خاص و بروج شرف و وبال و هبوط و سقوط و اوج و حضیض را ترسیم می کردند .

و بالاخره خواص و آثار بی نهایت برای کواکب قائل بودند و بر این بودند که همه مقدرات انسانها بدست کواکب است و باید بدانها متوسل شد .

متصدیان این گونه کارها قهراً روحانیان و کاهنان بودند قربانها می کردند و اغلب قربانیهای آنان خروس بوده است که خود مرغ عرشی است و این قربانیها و نذورات را در بیت السر انجام می دادند مهمترین وسیله سحر و جادوی آنها انگشتری بوده است که بر روی آن نقش جرجاس رئیس ابالسه بوده است جرجاس رئیس ابالسه خود دارای بیتی و هیکلی بود که محل جلب هم کیش بوده است که قربانیها را در همانجا انجام می دادند که احیاناً بیت السر آنها بوده است . در این هیکل چراغها روشن می کردند کاهن مراسمی خاص انجام می داد و اورادی می خواند به نام جرجاس الجراجسه و ابلیس الابالسه و بزرگ شیاطین و جن و سپس حاجت خود را خواسته و معتقد بودند که روا می شد کسانی که می خواستند به دین آنها جلب شوند با تشریفات خاصی او را می پذیرفتند و باید ولیمه بدهد به ابلیس ابالسه و جرجاس الجراجسه و سایر هیاکل مقدس و قسم یاد کند که خیانت نخواهد کرد .

اینان نام بزرگانی از حکمت را ذکر کنند که همه ستاره پرست بودند و از جمله سقراط حکیم یونانی را. در باب نذورات عوام مردم توجه به هیکل سر ندارند و در هر کجا برای خود هیکلی درست کرده و نذورات خود را در محل انجام می دهند .

دارای کتب و مصنفاتی بودند در باب علوم متداول خود مانند نجوم ، کیمیا و سحر و طلسمات . علوم خود را پنهان نگه می داشتند و عوام و بیگانگان را از دسترسی بدان ممنوع کرده بودند. به هر حال ریشه همه طراریها و سحر و جادو و طلسمات را به اینان بازگردانند که این خود جای بحث است. علم مغناطیس و تأثیرات آن را اینان بدست آوردند .

سپس اخوان الصفا راجع به سحر و جادو و عملیات خارق عادت هندیان بحث کرده اند و گویند سحر عبارت از قلب عیان باشد و تصرف در خیال. راجع به سحر عملی و سحر علمی سخن رانده اند، بین کهانت و نبوت فرق گذارده اند . (فرهنگ معارف اسلامی)

«روایاتی مربوط به علم نجوم»

از امیرالمؤمنین (ع) نقل شده که فرمود : «العلوم اربعة : الفقه للادیان و الطب للابدان و النحو للّسان و النجوم لمعرفة الازمان» دانش سودمند چهار است : فقه جهت آشنائی به احکام و مبانی دین ، و طب برای سلامتی جسمها و نحو به منظور سالم ماندن زبان از خطا ، و نجوم جهت شناخت زمان . شخصی به امام صادق (ع) عرض کرد : فدایت گردم ، مرا از علم نجوم خبر ده . فرمود : آن یکی از علوم پیامبران است . وی گفت : آیا علی (ع) نیز از آن بهره ای داشته ؟ فرمود : آن حضرت بیش از هر کسی بدان آگاه بوده . در حدیث امام باقر (ع) آمده که نبوت حضرت نوح (ع) طبق علم نجوم بوده . ابوبصیر از امام صادق(ع) نقل کرده که آذر پدر ابراهیم(ع) منجم نمرود بود ، شبی به ستارگان نگریست و بامدادان به نمرود گفت : به امری بس شگفت دست یافتم . نمرود گفت : آن چه بود؟ وی گفت : چنین دریافتم که نوزادی در این سرزمین بوجود آید و هلاکت ما (که از این آزمایش سالم نمانیم) بدست او باشد و به همین زودی مادرش به وی باردار گردد . نمرود گفت : نیک بیندیش ، ببین هنوز نطفه اش منعقد نشده؟ گفت : خیر . نمرود دستور داد زنان را از همسرانشان جدا سازند و زنها را در شهر باقی دارند و مردان را از شهر بیرون کنند . اتفاقا نطفه ابراهیم در همان شب صدور دستور منعقد گشت و آذر بدان آگاه شد و چون وی در علم نجوم خود دید که به آتش خواهد افتاد آسوده خاطر گشت چه وی نجات ابراهیم را از آتش ندید که خداوند علم آن را از او پنهان داشت .

از ابن ابی عمیر نقل شده که گفت : من به علم نجوم دستی داشتم و طالع شناس بودم ، بسا به ستاره ای می نگریستم و حوادثی به نظرم می رسید که موجب وحشتم می شد ، از این ماجرا به نزد امام موسی بن جعفر شکوه نمودم ، حضرت فرمود :

هرگاه چنین چیزی به خاطرت خطور کرد اولین فقیری که دیدی صدقه ای به وی بده و به دنبال کارت برو که خداوند آن شر را از تو دفع سازد .

گویند : هنگامی که امیرالمؤمنین (ع) جهت جنگ با خوارج عازم نهروان بود یکی از اصحاب که به علم نجوم آگهی داشت عرض کرد : در این ساعت که ساعتی شوم است حرکت مکن و حرکت خود را از سه ساعت از روز رفته آغاز کن زیرا بیم دارم مبادا بر تو و یارانت صدمه و آسیبی سخت وارد شود و اگر در آن ساعت که من می گویم حرکت کنی پیروزمندانه بازگردی .

حضرت فرمود : تو بر این باوری که به ساعت نحس و ساعت مبارک آگاه می باشی؟! هر که چنین چیزی از تو باور کند بایستی از خدا و مددخواهی از او بی نیاز باشد و به جای این که خدا را ستایش نماید باید ترا ستایش کند که تو وی را به خیر و شرش آگاه ساخته ای ! و در این صورت به خدا شرک ورزیده ; خیر، چنین نیست که تو می پنداری ، سود و زیان از جانب خداوند است و اوست که هر کاری را هرگاه بخواهد بکند . سپس فرمود : ما هم اکنون در همین ساعت که تو آن را نحس می پنداری حرکت می کنیم و باکی هم نداریم . آنگاه حضرت رو به مردم کرد و فرمود : از فراگیری علم نجوم بپرهیزید جز آن بخش از آن که شما را در تاریکیهای دریا و بیابانها راهنما باشد ، و منجم به منزله کاهن است و کاهن به منزله کافر و کافر در دوزخ است . آنگاه به آن مرد خطاب نمود و فرمود : به خدا سوگند اگر بشنوم این علم را به کسی آموخته ای ترا به زندان ابد افکنم و تا گاهی که قدرت به دست من می باشد از هر عطائی محرومت سازم .

ابوخالد سجستانی در آغاز بر مذهب واقفه بود که قائل بودند امام موسی بن جعفر(ع) زنده و او مهدی موعود می باشد . وی در علم نجوم دستی داشت ، روزی به قواعد نجومی خویش مراجعه کرد دید امام موسی بن جعفر درگذشته است . از این جهت با یاران خویش مخالفت نمود و به مذهب حق بازگشت .

روزی حضرت رضا (ع) در مجلس مأمون بود و ذوالریاستین وزیر مأمون نیز حضور داشت سخن از شب و روز و اینکه کدامیک را خداوند اول آفریده به میان آمد . ذوالریاستین (که خود در علم نجوم یدی طولی داشت) این مسئله را از حضرت سؤال نمود ، حضرت به وی فرمود : می خواهی طبق حساب (نجومیِ) خودت ترا پاسخ دهم یا طبق قرآن ؟ وی گفت : ابتدا به موازین حساب خودم . فرمود : مگر نه شما می گوئید : طالع جهان سرطان است و ستارگان در آن لحظه به اوج خود بوده اند ؟ گفت : آری چنین است . فرمود : پس به این حساب زحل در میزان و مشتری در سرطان و مرّیخ در جدی و زهره در حوت و ماه در ثور و خورشید در وسط آسمان در برج حمل بوده ، و این امر صورت نبندد جز اینکه آن زمان روز بوده باشد . ذوالریاستین گفت : آری

چنین است . فرمود : اما از کتاب خدا آنجا که می فرماید : (ولا اللیل سابق النهار) (ونه شب بر روز پیشی گرفته) و معنی آن چنین باشد که روز بر شب مقدم است . (بحار:۲۱۸/۱ و ۲۳۵/۵۸ ـ ۲۷۲ و ۵۵۳/۸ و ۲۷۴/۴۸ و ۳۴۰/۷۸)

به «ستاره شناسی» و «هیئت» نیز رجوع شود .

«علمای علم نجوم»از جمله افرادی که در علم نجوم شهرت داشته یا در این فن اطلاعی داشته اند ـ جز حضرات معصومین ـ می توان از این اشخاص نام برد : ابن ابی عمیر ، جابر بن حیّان ، حسن بن سهل ، اسحاق بن یعقوب کندی ، عبدالله بن ابی سهل نوبختی ، محمد بن اسحاق الندیم ، حسن بن احمد عاصمی ، مفضل بن سهل ، بوران دختر حسن بن سهل، جعفر بن یحیی برمکی ، یحیی بن خالد برمکی ، ابراهیم بن سندی بن شاهک ، عضدالدولة بن بویه ، مأمون عباسی ، ذوالریاستین .

البته این نمونه ای است از معروفین به این علم چه در عصور گذشته این دانش مورد اهتمام دانشمندان و زمامداران بوده است.

نَجوی : راز گفتن و سرگوشی با کسی سخن گفتن ، اسم است از مناجاة . آیه نجوی آیه ۱۲ از سوره مجادله : مفسران گویند : از آنجا که اخلاق پیغمبر اسلام وسیع بود اشخاص از این امر سوء استفاده می کردند و توانگران به عنوان رازگوئی و مشورت به کنار حضرت می نشستند و وقت او را می گرفتند و به آن کس که کار ضروری با حضرت داشت مجال نمی دادند لذا این آیه نازل شد : (یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدّموا بین یدی نجواکم صدقة) ای مؤمنان چون خواستید با پیامبر راز کنید پیش از آن صدقه ای بدهید .

چون این آیه فرود آمد اغنیا از بخل و فقرا به علت تهیدستی از آن حضرت فاصله گرفتند و محضر مبارک خلوت شد و تنها کسی که به این آیه عمل نمود علی (ع) بود . بخاری در صحیح خود آورده که چون آیه نجوی نازل گشت و کسی بدان عمل نکرد و سپس آیه (فاذ لم تفعلوا و تاب الله علیکم)آن را نسخ نمود علی(ع) می گفت : کسی جز من به این آیه عمل نکرد و خداوند به وسیله من بار تکلیف این آیه را از مردم برداشت .

و از آن حضرت روایت است که فرمود : آیه ای در قرآن می باشد که جز من کسی بدان عمل نکرده و تا ابد کسی بدان عمل نکند و آن آیه نجوی است که آن روز من یک دینار داشتم آن را به ده درهم فروختم و هر بار خواستم با پیغمبر (ص) راز کنم درهمی به صدقه می دادم و پس از آن به آیه (ءاشفقتم ان تقدّموا ...) منسوخ گردید . (بحار:۲۷۹/۳۵ و ۲۹/۱۷)

نَجِیّ : همراز . نجوی کننده ، با یکدیگر مشورت کننده . واحد و جمع در آن یکسان است . (فلما استیئسوا منه خلصوا نجیّا). (یوسف:۸۰)

نَجیب : اصیل . پاک گوهر . بزرگمنش . عریق و صحیح النسب . اسب یا شتر برگزیده و نیک رفتار . امیرالمؤمنین (ع) : «انّ امرنا ، اهل البیت صعب مستصعب ، لا یعرفه و لا یُقِرُّ به الا ملک مقرّب او نبیّ مرسل او مؤمن نجیب امتحن الله قلبَه للایمان» : همانا مسئله ولایت ما اهل بیت، امری سخت و سنگین است که آن را نشناسد و بدان اعتراف نورزد جز فرشته ای مقرّب و پیامبری مرسل یا مؤمن پاک گوهری که خداوند دل او را به ایمان آزموده باشد (بحار:۱۹۶/۲) . یقال : انّ فی کلّ حیّ نجیبا الاّ فی بنی امیّة . (بحار:۳۱۴/۲۲)

پیغمبر اکرم (ص) فرمود : زمانی بیاید که کامیاب ترین مردم از بهره های دنیوی مردمان پست و فرومایه بوند که از خانواده های پست برخاسته باشند و در آن روزگار بهترین مردم آن مؤمن بود که از پدر و مادری بزرگ منش بوجود آمده باشد .

(بحار:۴۵۲/۲۲) به «نجابت» و «اصالت» نیز رجوع شود .

نَجیح : رای درست ، صواب . مرد پیروز. سیر سریع .

نَجیع : برگهای خشک کوفته که بر آن آرد و آب پاشیده شتران را خورانند . خون سیاه . نافع . تازه . گوارا .

نُحاس : مِس . (یُرسَل علیکما شواظٌ من نار و نحاسٌ فلا تنتصران) : خداوند بر سر شما (جن و انس) شراره های آتش و مس گداخته فرود آرد و در آن حال کسی به یاری شما برنخیزد (رحمن:۳۵). رسول الله(ص) : «انّ للقلوب صداً کصدی النحاس ، فاجلوها بالاستغفار و تلاوة القرآن» : همانا دلها را زنگاری است بسان زنگار مس، پس آن را به استغفار و تلاوت قرآن از دلتان بزدائید . (بحار:۱۷۴/۷۷)

نَحّاس : مِس گر .

نَحّاس : احمد بن اسماعیل بن یونس مرادی مصری مکنی به ابوجعفر و مشهور به نحاس و ابن النحاس و صفار ، مفسر و نحوی و دانشمند قرن چهارم و کثیرالتألیف است . از تألیفات اوست :

۱ ـ ادب الکاتب ۲ ـ الاشتقاق ۳ ـ اعراب القرآن ۴ ـ التفاحة ، در نحو ۵ ـ تفسیر ابیات سیبویه ۶ ـ شرح المفضلیات ۷ ـ طبقات الشعراء ۸ ـ الکافی ، در نحو ۹ ـ معانی القرآن ۱۰ ـ المقنع ۱۱ ـ ناسخ الحدیث و منسوخه ۱۲ ـ ناسخ القرآن و منسوخه ۱۳ ـ الوقف و الابتداء الصغیر ۱۴ ـ الوقف و الابتداء الکبیر . وی به سال ۳۳۷ یا ۳۳۸ هجری قمری در مصر درگذشت . (ریحانة الادب:۱۷۷/۴ به نقل از روضات الجنات : ۶۰ و تاریخ ابن خلکان: ۳۰/۱ و آداب اللغة العربیة:۱۸۲/۲ و معجم الادباء:۱۴۰/۴)

نَحب : آهنگ . همت . حاجت . سرفه . فربهی . شدت . روزگار ، قضی نحبه : اجلش رسید و درگذشت .

نَحت : سرشت . طبیعت . تراشیدن . نَحَتَ الشجَر : سوّاه و اصلحه . (و الی ثمود اخاهم صالحا ... و تنحتون الجبال بیوتا ...)(اعراف:۷۴) . این واژه چهار بار در قرآن کریم آمده که سه مورد آن راجع به قوم ثمود است که در میان کوه خانه می ساختند ، سنگ می تراشیدند و در میان تراشگاههای کوه سکنی می کردند . سوره های : اعراف:۷۴ ، شعراء:۱۴۹ ، حجر:۸۲ . مورد چهارم در باره بت ، که به دست خود سنگ می تراشیدند و سپس آن را پرستش می نمودند : (قال اتعبدون ما تنحتون) . (صافات:۹۵)

نَحر : بالای سینه و جای گردنبند . کشتن شتر با نیزه زدن بر بالای سینه اش . مقابل شدن با کسی یا با چیزی . (فصلّ لربّک وانحر) : پس برای خدای خویش نماز گزار و جهت قربانی شتر نحر کن (یا هنگام تکبیر افتتاح دست خود را محاذی گلوی خویش ببر) (کوثر:۲) . ابوخدیجه گوید : امام صادق (ع) را دیدم که شتر خود را نحر می نمود ، حضرت زانوی چپ شتر را عقال نمود و خود از سمت راست بایستاد و بسم الله گفت و کارد را در گودی بین سینه و گردن فرو برد و سپس بیرون کشید و چون به زمین افتاد جای ذبحش را با دست خود برید . در حدیث دیگر آمده که از آن حضرت کیفیت نحر شتر سؤال شد فرمود : آن را رو به قبله بایستانند و کارد نوک تیزی به گلوگاهش بزنند که رگ گلو قطع شود . (بحار:۳۰۱/۶۵) از آن حضرت در تفسیر آیه (فصلّ لربک و انحر) آمده که فرمود : یعنی (هنگام گفتن تکبیرۀ الاحرام) دستها را در برابر روی خود ببر . (بحار:۳۱۲/۱۶)

نِحریر : زیرک و ماهر و دانا و آزموده . ج : نحاریر .

نَحس : شوم ، نامبارک ، ضد سعد . (انّا ارسلنا علیهم ریحا صرصرا فی یوم نحس مستمر) (قمر:۱۹) . که در باره قوم عاد آمده ، مفسرین گفته اند یعنی روز نزول عذاب روز شومی بود که شومی آن برای آن قوم به قیامت استمرار یافت . در حدیث آمده که چهارشنبه آخر ماه نحس مستمر است . بدین معنی که شومی آن تا به آخر روز استمرار می یابد . (بحار:۴۴/۵۹)

به «نحوست» نیز رجوع شود .

نَحل : زنبور انگبین . مگس عسل . (و اوحی ربّک الی النحل ان اتّخذی من الجبال بیوتا) (نحل:۶۸) . یعنی خدایت به زنبور عسل وحی نمود که از کوهها و درختان و سقفهای رفیع خانه برای خود بساز . وحی کرد یعنی در نهاد وی قرار داد .

نَحل : شانزدهمین سوره قرآن . مکیه و مشتمل بر ۱۲۸ آیه است . از امام باقر (ع) روایت شده : هر که در ماه یک بار این سوره را تلاوت نماید از بدهکاری در دنیا و هفتاد بلا ایمن باشد ... (بحار:۲۸۱/۹۲)

نِحلَۀ : بخششی که با طیب خاطر و بدون چشمداشت بهائی باشد (مجمع البحرین) . (و آتوا النساء صدقاتهن نحلۀ) : مهر زنان را با طیب خاطر به آنها بپردازید ... (نساء:۴). نقل شده که روزی بشیر بن سعد انصاری فرزندش نعمان را به نزد پیغمبر(ص) آورد و

گفت : مالی را به این فرزندم نحله کرده ام ، شما بر این امر گواه باشید . حضرت فرمود : آیا به همه فرزندانت اینچنین نحله کرده ای ؟ گفت : نه . فرمود : فرزندانتان را یکسان گیرید . و حضرت آن را گواهی ننمود . (کنزالعمال حدیث ۴۶۱۲۹)

نَحنُ : ما . ضمیر منفصل متکلم مع الغیر . (نحن اولوا قوّة) . (نمل:۳۳)

نحو : راه . طریق . اسلوب . طرز . سوی .

نَحو :علم به قواعدی است که بدان احوال ترکیبات عربی از حیث اعراب و بنا و جز آن شناخته شود . و به تعریف دیگر : علم به اصولی است که بدان صحت و فساد کلام شناخته آید .

به اتفاق مورخین مبتکر علم نحو امیرالمؤمنین (ع) است که نحویون قواعد تفصیلی آن را از خلیل بن احمد بن عیسی بن عمرو ثقفی گرفته و او از عبدالله بن اسحاق حضرمی و او از ابوعمرو بن علاء و او از میمون اقرن و او از عنبسة الفیل و او از ابوالاسود دئلی و او از آن حضرت سلام الله علیه دریافته . انگیزه این ابتکار را مختلف نقل کرده اند برخی گویند : بدین جهت بود که قریش با نبطیان ازدواج می کرده و زبانشان به زبان آنها آلوده گشت و فصاحت و اصالت خود را از دست داد تا اینکه دختری از خویلد اسدی که در قبیله نبط ازدواج کرده بود روزی از او شنیدند می گفت : «ان ابوی مات و ترک علی مال کثیر» به جای اینکه بگوید : «ابی و مالا» .

و بعضی گویند : بدین سبب بود که عربی بدوی از عربی شهری شنید که می گفت : «انّ الله بریء من المشرکین و رسوله» به کسر لام. پس عرب برآشفت و با سنگ سر عرب شهری را بکوفت ، خصومت به نزد علی (ع) بردند ، حضرت از او پرسید چرا سرش را شکستی ؟ وی گفت : به جهت اینکه وی کفر گفت (زیرا معنی جمله به قرائت شهری آنست که خدا از رسولش بریء است) حضرت فرمود : وی از روی عمد چنین نگفته .

و گویند ابوالاسود چشمش ضعیف بود ، دخترش که عصاکش او بود روزی به پدر گفت : ای پدر «ما اشدّ حرّ الرمضاء» (چه گرم است این ریگها) دال اشد به ضم و راء «حرّ» را به کسر خواند . ابوالاسود از این غلطها که مکرر شنیده بود به نزد علی (ع) شکوه نمود ، حضرت بر این شد که قاعده ای در این باره ایراد نماید پس چند جمله مختصر و جامع به ابوالاسود آموخت که بخشی از آنها چنین است «الکلام ثلاثة اشیاء : اسم و فعل و حرف جاء لمعنی . فالاسم ما انبأ عن المسمی و الفعل ما انبأ عن حرکة المسمی و الحرف ما اوجد معنی فی غیره» و چون نسخه را به ابوالاسود داد وی گفت : «ما احسن هذا النحو احشّ له بالمسائل» چه نیکو است این کیفیت، مسائل دیگررابر این ببندم.(بحار:۱۶۱/۴۰)

از ابوالاسود نقل است که گفت : روزی بر علی بن ابی طالب وارد شدم حضرت را دیدم که به فکری فرو رفته ، عرض کردم : یا امیرالمؤمنین ! در باره چه امری می اندیشید؟ فرمود : من در این کشور شما (عراق) غلطهائی لفظی شنیده ام ، خواستم در این باره چیزی بنویسم که قواعد اصلی زبان عرب را در بر داشته باشد . عرض کردم: اگر چنین کنی ما (عرب) را زنده داشته ای و این زبان را برایمان نگهداری نموده ای . پس از سه روز که باز به خدمتش رفتم حضرت ورقه ای را به نزدم افکند دیدم که در آن نوشته : (بسم الله الرحمن الرحیم)، الکلام کلّه اسم و فعل و حرف ، فالاسم ما انبأ عن المسمی و الفعل ما انبأ عن حرکة المسمی و الحرف ما انبأ عن معنی لیس باسم و لا فعل»، سپس فرمود : در این بیندیش و آنچه به نظرت رسید بر آن بیفزای ، و بدان ای ابوالاسود که اشیاء به سه گونه اند : ظاهر و مضمر و چیزی که نه ظاهر است و نه مضمر ، و دانشمندان در آنکه نه ظاهر است و نه مضمر به یکدیگر افزونی جویند .

ابوالاسود گوید : من مطالبی را از آن حضرت گرد آوردم و پس از چندی به خدمتش عرضه داشتم ، از آن جمله بود حروف ناصبه که «اِنَّ و اَنَّ و لیت و لعلّ و کَاَنّ» را نام بردم و «لکنَّ» را ذکر نکردم ، حضرت فرمود : چرا این را از قلم انداختی ؟ گفتم : این را از نواصب نمی دانستم . فرمود : این نیز ناصب است . (کنزالعمال:۲۹۴۵۶)

از جمله قواعد نحو که علی (ع) به ابوالاسود آموخت این بود : اسم بر دو قسم است : نکره و معرفه . و اعراب چهار نوع است : رفع و نصب و جرّ و جزم . (بحار:۱۴۲/۴۱) این حدیث از آن حضرت معروف است : «العلوم اربعة : الفقه للادیان و الطبّ للابدان و النحو للّسان و النجوم لمعرفة الازمان» . از امام کاظم (ع) روایت شده هر آنکس در نحو فرو رود خشوع (در تلاوت قرآن و در نماز) از او برود . (بحار:۲۱۷/۱)

نُحور : جِ نحر به معنی جای گردنبند از سینه .

نُحوس : جِ نحس ، مقابل سعد .

نُحوست : نامبارک و شوم بودن چیزی یا کسی . حسن بن مسعود گوید : روزی بر امام هادی (ع) وارد شدم و در آن روز (چند پیش آمد برایم رخ داده بود) انگشتم را زخم کرده بودم و سواری هم به من تنه زده بود و به شانه ام آسیب رسانده بود و میان ازدحام جمعیت گرفتار آمده بودم لباسهایم پاره پاره شده بود داشتم از نحوست آن روز گله می کردم و می گفتم : چه روز شوم منحوسی بودی ؟! خدا شر ترا از من دفع کند . حضرت فرمود : ای حسن تو به نزد ما می آئی و گناه خود را بر کسی مینهی که گناهی ندارد ؟! حسن گوید : با این سخن حضرت به خویش آمدم و دریافتم که خطا کرده ام ، عرض کردم : ای سرورم به

پیشگاه خداوند پوزش می خواهم . فرمود : ای حسن شما چون به کیفر گناه خود دچار می گردید گناه روز چیست که آن را شوم دانید ؟! عرض کردم : یابن رسول الله دگر چنین خطائی مرتکب نگردم و توبه می کنم و از خداوند طلب مغفرت می نمایم ... فرمود : دیگر از این گونه سخنان تکرار مکن و روز را در کار خدا دخیل مدان .

امام صادق (ع) فرمود : کسی که اول صبح صدقه بدهد خداوند نحوست در آن روز را از او دفع سازد . در حدیث دیگر فرمود : صبح زود صدقه بدهید که بلا بر صدقه تجاوز نکند . (بحار:۲/۵۹ و ۱۲۷/۹۶)

نُحول : لاغری . گداخته شدن .

نَحِیب : سخت گریستن و آواز برداشتن در گریه .

نَحیف : لاغر . نزار .

نَخ : تای ریسمان . تار ریسمان . به عربی خیط . هُدب . از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده که فرمود : از پیغمبر (ص) شنیدم که یک ساعت پیش از رحلت خود سه بار به من فرمود : ای اباالحسن ! امانت را به صاحبش برگردان ، خواه صاحب امانت نیکوکار باشد یا بدکار ، امانت ، بیش بها باشد یا کم بها ، حتی اگر نخی و سوزنی باشد (بحار:۴۱۸/۷۷) . در حدیث آمده که تسبیح (ورد افزار) فاطمه (س) از نخ پشمین تافته بود . (بحار:۳۳۳/۸۵)

نَخّ : رفتار درشت . راه رفتن نه با آرامی . سخت راندن شتر را . اِخ اِخ گفتن شتر را تا بخوابد . گستردنی است دراز .

نَخّاس :ستور فروش . فروشنده بهائم . مال فروش .نخاع

نُخالَة :سبوس .

نُخامَة : آب بینی و دماغ و سینه .

نُخبَة : برگزیده . ج : نُخَب .

نَخجیر : شکار .

نَخر : بانگ کردن بینی .

نَخِرَة : پوسیده و کهنه ، عظام نخرة : استخوانهای پوسیده و ریزه ریزه شده . (یقولون ائنّا لمردودون فی الحافرة * ائذا کنّا عظاما نخرة) . (نازعات:۱۱)

نخ ریسی : معروف است و به عربی غزل گویند . ابراهیم نخعی روزی زنی را از آشنایان به نام ام بکر دید که دوکی به دست داشت و نخ می ریسید ، به وی گفت : ای ام بکر تو دگر پیر شدی و سزد که دوکت را به کنار نهی . ام بکر گفت : چگونه چنین کنم که خود از امیرالمؤمنین(ع) شنیدم فرمود : نخ ریسی از کسبهای طیّب و حلال است . (بحار:۵۳/۱۰۳)

نَخس : پژمردگی از رنج و اندوه و باختگی رنگ و لاغری و ضعیفی . برانگیختن و ازعاج. به پای برکندن چیزی را .

نُخُستین : اولین . پیشین ، مقابل پسین . اُولی . اَوّل . به «اوّلین» رجوع شود .

نَخش : پاره ای از مال . لاغر شدن . پوست باز کردن . رنجانیدن .

نَخشَبی : ضیاءالدین، از مردم نخشب بخارا، متوفی در دهلی هند به سال ۷۵۰ هجری قمری. از نویسندگان و پارسی گویان هند (قاموس الاعلام) . متولد به نخشب . (المنجد قسم الاعلام)

وی کتابهای بسیاری را از هندی به فارسی منتقل ساخت از جمله کتاب «طوطی نامه» که عبارت از سلسله حکایاتی است به سبک هزار و یک شب. و دیگر «سلک السلوک» و «عشره مبشره».

این ابیات از اوست:

لاله یک داغ به دل دارد وعالم داندمن دو صد داغ به دل دارمو کس محرم نیست

در این دوران که دور بی‌وفائی استمرا با بی‌وفائی آشنائی است

اگر گویم ببین در من بگویدضیائی نخشبی این خودنمائی است

نَخع : آب بینی انداختن . خالص کردن دوستی را با کسی . اقرار نمودن به حق دیگری . قطع نخاع کردن . محمد بن مسلم ، قال : سالت اباجعفر (ع) عن الرجل یذبح ولا یسمّی ، قال : «ان کان ناسیا فلا بأس اذا کان مسلما و کان یحسن ان یذبح ولا ینخع ولا یقطع الرقبة بعد ما یذبح» : محمد بن مسلم گوید: از امام باقر(ع) پرسیدم راجع به مردی که حیوانی را سر می برد بی آنکه نام خدا را بر آن ببرد. فرمود: اگر از روی فراموشی باشد اشکالی ندارد بدین شرط که وی مسلمان باشد و به کیفیت ذبح آگاه باشد و نخاع را قطع نکند و پس از ذبح بلافاصله گردن را قطع نکند . (وسائل:۲۹/۲۴)

نَخَع : قبیله ای است در یمن از اولاد نخع حبیب بن عمرو بن علة بن جلد بن مالک . در نیمه محرم سال یازدهم هجرت هیئتی دویست نفری از سوی این قبیله از یمن به نزد پیغمبر(ص) آمدند و اظهار اسلام کردند و از پیش با معاذ بن جبل فرستاده آن حضرت بیعت کرده بودند و ایشان آخرین هیئتی بودند که از طرف قبایل به نزد پیغمبر آمدند . (بحار:۴۰۹/۲۱)

نَخَعی : منسوب به قبیله نخع . جمعی از صحابه و از تابعین بدین نسبت منسوبند ، از جمله : شریک بن عبدالله نخعی کوفی مکنی به ابوعبدالله ، از احفاد مالک بن نخع و از فقها و محدثین صدر اسلام است . وی به سال ۱۷۷ در کوفه وفات یافت . به «شریک» رجوع شود .

و دیگر کمیل بن زیاد نخعی . به «کمیل» رجوع شود .

و دیگر علقمهٔ بن قیس بن عبدالله بن مالک ، مکنّی به ابو شبل ، فقیه تابعی و محدّث و از اصحاب امیرالمؤمنین (ع) است، وی به سال ۶۲ در کوفه درگذشت .

و دیگر مالک بن حارث اشتر نخعی . به «مالک» رجوع شود .

نَخل : درخت خرما . (ومن النخل من طلعها قنوان دانیهٔ) (انعام:۹۹) . (وهو الذی انشأ جنات معروشات و غیر معروشات و النخل و الزرع مختلف اکله). (انعام:۱۴۱)

پیغمبر اکرم (ص) فرمود : نیکو مالی است نخل . در حدیث دیگر فرمود : مؤمن به نخل می ماند که سرما و گرما برگش را نریزد. در حدیث امام صادق (ع) آمده : در باره عمه تان نخل (که در آفرینش خواهر آدم است) به نیکی سفارش کنید که آن از گل آدم آفریده شده ، مگر نمی بینید که هیچ درختی جز آن به تقلیح نیاز ندارد ؟ نیز از آن حضرت حدیث شده که چون خداوند آدم را بیافرید مقداری از گل او زیاد ماند با آن گل نخل بیافرید ، از این سبب است که چون سر آن بریده شود دگر نروید و به تلقیح نیازمند بُوَد .

سعد بن مسلم از یکی از دوستان خود نقل می کند : زمانی که امام صادق (ع) در حیره (عراق) بود من به خدمتش بودم ، حضرت بر مرکب خویش سوار شد و به عزم خورنق حرکت کرد ، غلامی سیاه ملازم حضرت بود ، در بین راه در محلی پیاده شد و به سایه مرکب خود نشست ، آنجا یکی از اهل کوفه باغی خریده بود به خدمت حضرت آمد و چون امام را شناخت طبقی رطب آورد و جلو حضرت نهاد . فرمود : این چه رطبی است ؟ وی گفت : برنی است . فرمود : در آن شفا است . سپس به رطب سابری اشاره کرد و فرمود : این را چه می نامید ؟ گفت: سابری . فرمود : نزد ما این را بیض می گویند . سپس به رطب مشان اشاره کرد و فرمود : این چیست ؟ گفت : مشان است . فرمود : ما این را ام جرذان می نامیم . به رطب صرفان نگاه کرد و فرمود: این چه نام دارد ؟ گفت : این صرفان است . فرمود : ما این را عجوه می نامیم ، در آن شفا است . (بحار:۶۹/۶۷ و ۱۲۹/۶۶ و ۴۴/۴۷)

حریم نخل به «حریم» رجوع شود . نخل شکر و نخل عجوه به «شکر» و «عجوه» رجوع شود .

نَخوَت : تکبر ، خودبینی ، خودپرستی . از امام باقر (ع) روایت شده که پیغمبر اکرم(ص) در فتح مکه به منبر رفت و فرمود : خداوند عز و جل غرور و نخوت جاهلیت را و افتخار نژادی که در آن عالم داشتند به برکت اسلام از شما زدود ... (بحار:۱۳۷/۲۱)

به «غرور» و «سرکشی» نیز رجوع شود .

نُخُود : نوعی از حبوبات که معروف است و به عربی حُمُّص گویند .

از حضرت رضا (ع) روایت است که نخود جهت درد کمر سودمند است . و آن حضرت پیش و بعد از غذا آن را می خوردند.

در حدیث دیگر آمده که نخود را هفتاد پیغمبر برکت داده و جهت درد کمر مفید است . از امام صادق (ع) آمده که نخود جهت درد سینه سودمند است . (بحار:۶۶ و ۶۲)

نَخوَة : تکبر . بزرگواری . رسول الله(ص) : «ایها الناس ! ان الله قد اذهب عنکم نخوة الجاهلیة و تفاخرها بآبائها ، الا انکم من آدم و آدم من طین ، الا ان خیر عباد الله عبد اتّقاه ، انّ العربیة لیست باب والد ، و لکنها لسان ناطق ...» . (بحار:۱۳۷/۲۱)

نَخیل : خرمابن . جِ نخل . (ومن ثمرات النخیل و الاعناب تتخذون منه سکرا و رزقا حسنا) . (نحل:۶۷)

نُخَیلة : موضعی است در نزدیکی کوفه بر سمت شام . و آن جائی است که علی (ع) چون خبر قتل والی انبار به او رسید بدانجا رفت و خطبه مشهورش را در ذم کوفیان ایراد نمود و در آن فرمود : «اللهم انی قد مللتهم و ملّونی فارحنی منهم» . (معجم البلدان)

از ابن نباته روایت است که روزی امیرالمؤمنین (ع) از یاران خویش پرسید این قبر که در نخیله می باشد قبر کیست ؟ حسن بن علی عرض کرد : می گویند قبر هود پیغمبر است . فرمود : خیر ، این قبر یهود بن یعقوب بن اسحاق است . (بحار:۴۴۳/۸)

نَدّ : پشته بزرگ از خاک و گِل . نوعی از بوی خوش .

نِدّ : همتا . نظیر . ضد . یار . ج : انداد . (ومن الناس من یتخذ من دون الله اندادا یحبّونهم کحبّ الله) : برخی از مردمان، جز خدا را نظیر خدا گیرند و آن را مانند خدا دوست دارند . (بقرة:۱۶۵)

نِداء : بانگ . کسی را خواندن . (ومثل الذین کفروا کمثل الذی ینعق بما لا یسمع الاّ دعاء و نداء) : کافران در شنیدن سخن انبیا و درک نکردن معنی آن به حیوانی می مانند که به صدا درآید از آوازی که جز شنیدن آن چیزی را درک ننماید . (بقرة:۱۷۱)

حرف نداء : حرفی که کسی را بدان خوانند، در فارسی «ای» مانند ای محمد، و الف که در آخر اسم قرار گیرد، مانند «خداوندا» .

و در عربی حرفهای : أ، یا، ایا، هیا، ای.

نَداری : بی نوائی ، فقر و تهیدستی . نقل است که مردی به نزد امام صادق (ع)آمد و از نداری خویش شکوه نمود . حضرت فرمود : چنین نیست که تو می گوئی ، من ترا ندار نمی دانم. وی گفت : شما متوجه نشدید و شروع کرد نداری خود را به حضرت توضیح دادن و حضرت انکار می نمود و می فرمود : خیر ، تو ندار نیستی تا اینکه به وی فرمود : اگر هم اکنون صد دینار به تو بدهند که از من برائت جوئی می پذیری ؟ گفت : نه . حضرت همچنان مبلغ را بالا می برد تا به هزاران دینار و او سوگند یاد می کرد که ابدا قبول نخواهم کرد . حضرت فرمود : کسی که کالائی به این بهای کلان دارد آیا وی ندار است ؟! (بحار:۱۴۷/۶۷)

روایات مربوط به نداری را ذیل واژه های «فقر» و «تهیدستی» ملاحظه کنید.

نَدّاف : پنبه زن .

نَدامت : پشیمانی . نَدَم . ندامة . ابوعبدالله الصادق (ع : «انّ الحسرة و الندامة والویل کلّه لمن لم ینتفع بما ابصر ، ومن لم یدر الامر الذی هو علیه مقیم ، انفع هو له ام ضرر» . (بحار:۳۰/۲)

نَدامة : پشیمانی . ندامت . (واسرّوا الندامة لما رأوا العذاب و قضی بینهم بالقسط)(یونس:۵۴) . عن علی بن الحسین(ع) : ان داود (ع) قال لسلیمان (ع) : «یا بنیّ ! ایاک و کثرة الضحک ... یا بنیّ ! علیک بطول الصمت الاّ من خیر ، فانّ الندامة علی طول الصمت مرة واحدة خیر من الندامة علی کثرة الکلام مرّات» : حضرت داوود به فرزندش سلیمان فرمود: ای فرزندم! از فزون خندیدن بپرهیز ... ای فرزندم! بیشتر اوقات خود را به سکوت بگذران جز این که سخنی به خیر و سود بُوَد، که پشیمانی (احیانا) بر اثر سکوت یک بار است و آن به از بارها پشیمانی است که بر اثر کثرت گفتار رخ دهد . (بحار:۲۷۷/۷۱)

امیرالمؤمنین (ع) : «ثمرة التفریط الندامة، و ثمرة الحزم السلامة» : بر و بار کوتاهی در وظیفه، پشیمانی، و بر و بار دوراندیشی، سلامت است . (بحار:۳۴۱/۷۱)

ابوجعفر الباقر (ع) : «الندامة علی العفو افضل و ایسر من الندامة علی العقوبة» : پشیمانی از عفو و گذشت بهتر و آسان تر است از پشیمانی که بر اثر کیفر و انتقام روی دهد . (بحار:۴۰۱/۷۱)

نَداوة : تر شدن . تری زمین . رطوبت و تری . عن الصادق (ع : «من غسل یده قبل الطعام فلا یمسحها بالمندیل ، فانه لایزال البرکة فی الطعام ما دامت النداوة فی الید» : هر آن کس پیش از شروع به خوردن غذا دستش بشوید، آن را با حوله نخشکاند ... (بحار:۳۶۲/۶۶)

امیرالمؤمنین (ع) : «اربعةٌ تُهرم قبل اوان الهرم : اکل القدید ، و القعود علی النداوۀ ، والصعود فی الدرج ، و مجامعۀ العجوز» : چهار چیز موجب پیری زودرس می گردد: خوردن گوشت مانده و نشستن در جای نمناک و از پله ها بسیار بالا و پائین کردن و با پیرزن نزدیکی نمودن . (بحار:۲۲۹/۷۸)

نَدب : مرد نجیب و سبک در حاجت . زیرک و گرامی . شتابنده به سوی فضائِل . ج: نُدوب و نُدَباء .

در عرف شرع : کاری که فاعلش مستحق مدح و ثواب باشد اما بر تارِکش گناه و عقابی نباشد . بر مرده گریستن و برشمردن محاسن او را .

نُدبَۀ : نوحه ، شیون ، گریه بر میت و برشمردن اوصاف او .

نام دعائی معروف که خواندن آن در اوساط شیعه به خصوص روزهای جمعه متداول و معمول است . سید بن طاوس روایت کرده از یکی از رجال شیعه از محمد بن علی بن ابی قره و او از کتاب محمد بن حسین سفیان بزوفری رضی الله عنه نقل کرده که دعای ندبه مربوط است به صاحب الزمان صلوات الله علیه . و مستحب است که در چهار عید خوانده شود . (بحار:۱۰۴/۱۰۲)

نَدر : بیرون جستن . زایل شدن چیزی از موضع خود . کمیاب شدن چیزی .

نُدرَت : کمی . کمیابی .

نَدرَۀ : پاره ای از زر که در کان یافته شود .

نَدف : پنبه زدن .

نَدل : چرک و ریم . چالاکی . ربودن . از جائی به جائی بردن .

نَدَم : پشیمان شدن . پشیمانی .

امیرالمؤمنین (ع) : «التدبیر قبل العمل یؤمنک من الندم» : پیش بینی و تدبیر پیش از هر کار، تو را از پشیمانی ایمن می دارد . (بحار:۳۳۸/۷۱)

رسول الله (ص): «الندم توبۀ» : پشیمانی خود، توبه است . (بحار:۱۶۰/۷۷)

امیرالمؤمنین(ع) : «عاقبۀ الکذب الندم» : سرانجام دروغ پشیمانی است . (بحار:۲۱۲/۷۷)

نَدمان : پشیمان .

نَدوۀ : انجمن . مجلس و محل اجتماع مردم . نَدی

(با الف آخر) : تری . رطوبت . خاک نمناک . غایت . چیزی که بدان بوی خوش کنند . بخشش . جود و سخاوت . عطاء . علیّ بن الحسین : «انّما الاستعداد للموت تجنّب الحرام و بذل الندی فی الخیر» (بحار:۶۵/۴۶) . ج : أنداء و اندیة . رسول الله(ص) : «لا یلقی اللهَ عبدٌ لم یشرک بالله شیئا ولم یتندّ بدم حرام الاّ دخل من ایّ ابواب الجنة شاء» : هیچ بنده خدای خویش را ملاقات ننماید (نمیرد) در حالی که به خدا شرک نورزیده و دستش از خون محترمی تر نشده باشد ، جز آنکه بتواند از هر دری از درهای بهشت بدان درآید . (المجازات النبویة : ۸۶)

نَدِیّ : انجمن . نم دار . جواد . به معنی نخست است : (قال الذین کفروا للذین آمنوا ایّ الفریقین خیر مقاما و احسن ندیّا) . (مریم:۷۳)

نَدیم : حریف شراب . و توسعا هر رفیق و مصاحب و انس دهنده . ج : ندماء و ندامی.

نَذر : آنچه شخص با تعهد به خدا بر خود واجب کند خواه مشروط به نتیجه ای باشد چنانکه گوید : اگر فرزندم شفا یافت یک روز روزه بگیرم ، یا بدون شرط . و بایستی آن کار راجح و نزد خداوند محبوب باشد . نذر کننده باید بالغ و عاقل و مختار باشد و اگر زن شوهردار بود باید با اذن شوهرش انجام گیرد و احتیاط آنست که با لفظ «لله علیّ» و یا ترجمه آن باشد . حضرت صدیقه زهراء سلام الله علیها فرمود : وفای به نذر موجب شود که آدمی در معرض رحمت خداوند قرار گیرد . پیغمبر اکرم (ص) فرمود : نذر کاری که معصیت باشد منعقد نگردد . (بحار:۲۰۸/۱۰۴ ـ ۲۱۷)

نَذل : فرومایه . ناکس . خوار . ج : انذال و نذول . عن امیرالمؤمنین (ع) : «من جالس العلماء وُقِّر ، ومن جالس الانذال حُقِّر» : هر آن کس با دانشمندان نشیند از او تجلیل کنند، و آن که با ناکسان نشیند تحقیر گردد (بحار:۲۰۵/۱) . و عنه (ع) : «ثلاثة مجالستهم تمیت القلب : مجالسة الانذال والحدیث مع النساء و مجالسة الاغنیاء» : همنشینی با نااهلان و بسیار سخن گفتن با زنان و مجالست با توانگران، دل را می میراند . (بحار:۸/۷۱)

نذیر : بیم دهنده . ترساننده . (ان انا الاّ نذیر و بشیر لقوم یؤمنون) (اعراف:۱۸۸) . (وان من امّة الاّ خلا فیها نذیر) . (فاطر:۲۴)

نَر : جاندار یا گیاهی که دارای مادّه تولید مثل است ، مثل مرد . ضدّ ماده . ذکر ، ضد انثی .

قرآن کریم : ای مردم ! ما شما را از یک نر و یک ماده آفریدیم ... (حجرات:۱۳) خداوند به هر که خواهد فرزند ماده می دهد و به هر که خواهد فرزند نر عطا می کند . (شوری:۴۹) هر یک از نر و ماده که کار شایسته انجام دهند و مؤمن به خدا بوند به

بهشت درآیند . (غافر:۴۰) خداوند شما را در باره فرزندانتان سفارش می کند : فرزند نر دو برابر فرزند ماده ارث می برد . (نساء:۱۱)

نَراقی : ملا احمد بن ملامهدی نراقی از اکابر دانشمندان و فقهای امامیه قرن سیزدهم هجری است . وفات او به سال ۱۲۴۵ در نراق کاشان بوده . او را تالیفات متنوعه زیادی است از جمله : مستند الشیعه، معراج السعاده ، مفتاح الاحکام ، خزائن ، اساس الاحکام ، طاقدیس را می توان نام برد . وی اشعار عرفانی فراوانی سروده است . (ریحانهٔ الادب)

نَراقی : ملامحمد مهدی بن ابوذر نراقی کاشانی موصوف به خاتم المجتهدین از فقهای شیعه و حکیم و ریاضیدان و ادیب قرن دوازدهم هجری . از تالیفات اوست : انیس المجتهدین در فقه و اصول ، انیس الموحدین در اصول ، تجرید الاصول در اصول فقه ، جامع السعادات در اخلاق ، لوامع الاحکام در فقه ، محرق القلوب در مصائب اهلبیت ، مشکلات العلوم ، معتمد الشیعه . وی به سال ۱۲۰۹ در نجف اشرف وفات یافت .

نرجس خاتون : نام زوجه امام حسن عسکری (ع) و مادر امام دوازدهم حضرت حجهٔ بن الحسن (عج) است بنابر مشهور نزد شیعه . و مزار او در سامراء است .

نِرخ : بهای کالا در بازار . از امام صادق(ع) رسیده که خداوند فرشته ای را بر نرخها گماشته است (که به مقتضای استحقاق مردم بالا برد یا پائین آرد) و هرگز کم و زیاد نرخ به کمی یا فزونی اجناس بستگی ندارد . (سفینهٔ البحار)

وقتی به پیغمبر (ص) پیشنهاد نرخ گذاری کردند فرمود : گرانی و ارزانی نرخها به دست خداست و من امیدوارم که چون بمیرم و خدای را ملاقات نمایم مظلمه ای در مال و جان مردم به گردن نداشته باشم . (کنزالعمال:۹۸/۴)

نرد : بازی ایست معروف از مخترعات بوذرجمهر که در برابر شطرنج ساخته و بعضی گویند نرد قدیم است اما دو کعبتین داشته ، روی دیگر را بوذرجمهر اضافه کرده است . (برهان قاطع)

نخستین کسی که بازی نرد را به مکه آورد عمرو بن لحیّ خزاعی بود که در جاهلیت آن را به مردم مکه آموخت و در میان کعبه بدان بازی می کردند. (بحار:۲۹۱/۵۱)

از امیرالمؤمنین(ع) روایت شده که پیغمبر (ص) از بازی با نرد نهی نمود . (بحار:۲۳۱/۷۹)

در مجموعه ورّام از معصوم روایت شده که ملائکه به خانه ای در نیایند که در آن می یا دف یا تنبور یا نرد باشد اینگونه افراد دعاشان به اجابت نرسد و برکت از آنها برداشته شود . (وسائل:۲۳۵/۱۲)

نَردبان : پله . درجه . سُلَّم . مرقاة . معراج . اصل آن نوردبام بوده که راه بام به آن نوردیده می شود . قرآن کریم : ای پیغمبر ، چنانچه انکار و اعتراض آنها بر تو گران می آید اگر توانی نقبی در زمین بساز یا نردبانی بر آسمان برفراز تا آیتی بر آنها آوری ... (انعام:۳۵)

حضرت جواد (ع) فرمود : دانش، بهای هر چیز پر بها و نردبانِ هر مرتبه والا است . (بحار:۲۱۸/۱)

نَرسی : در آئین زردشت ، فرشته ایزدی و حامل وحی است ، نظیر جبرئیل . نام پسر گودرز از سلاطین اشکانی .

نرگس : نام گلی معروف . در حدیث آمده که پیغمبر (ص) فرمود : نرگس را ببوئید گرچه در روز یک بار ، گرچه در هفته یک بار ولو در ماه یک بار ، هر چند در سال یک بار ، گرچه در عمر یک بار باشد چه در دل آدمی دانه ای از جنون و جذام و پیسی می باشد که به بوئیدن آن ریشه کن می گردد . (بحار:۲۹۹/۶۲)

نَرم : جسمی‌که به هنگام لمس و تماس لطیف و ملایم نماید ، ضد سخت و زبر و خشن . لیّن . دقیق .

نرم خوئی : ملایمت در اخلاق . رفق . پیغمبر اکرم (ص) فرمود : نرمش ، یمن و برکت ، و خشونت شومی و نحوست است . و فرمود : نرمش را بر چیزی ننهی جز اینکه آن را زینت بخشد و از چیزی برداشته نشود مگر اینکه آن را ننگین سازد . (بحار:۵۱/۷۵) و فرمود : مؤمنان آرام و نرمخویند . و فرمود : همواره در برابر استاد و نیز در برابر دانش آموز خود نرمش را رعایت کنید و فرمود : مؤمن آرام ، نرمخوی، با گذشت و با خلق و خوئی نیکو است ، ولی کافر خشن ، درشتخوی و دارای خلق و خوئی ناپسند و حالت زورگوئی و تجاوز دارد .

امیرالمؤمنین (ع) فرمود : نرم باش بی آنکه نرمشت از روی ضعف و سستی بُوَد و قاطع باش بدون اینکه درشتی و خشونت به کار بری . (غررالحکم)

امام باقر (ع) فرمود : هر چیزی را قفلی (و مهر ختامی) است و قفل ایمان نرمش است . در حدیث دیگر فرمود : هر که چوبش نرم تر شاخه هایش فراوان تر است (چنانکه درختان نرم چوب شاخه هاشان فراوان تر است انسان نرمخوی نیز دوستان بیشتری دارد) . (بحار:۷۴ و ۷۵ و ۶۷ و ۷۱)

به «اخلاق» و «سخن» نیز رجوع شود .

نرمی : نعومت . لطافت و دقت . فرمان پذیری و انعطاف پذیری . مقابل زبری و خشکی و خشن بودن .

نَزّ : زِهاب . آبی که از زمین تراود . عن ابی الحسن الاول (ع) : «اذا ظهر النزّ من خلف الکنیف وهو فی القبلة ، یستره بشیء».
(وسائل:۳۱۹/۴)

نَزار : بن معد بن عدنان یکی از اجداد پیغمبر اسلام ، مادرش معانة بنت حوشم جرهمی . نقل است که چون نزار به دنیا آمد پدرش نور نبوت را در سیمای او مشاهده نمود بسی شادمان گشت و شتران قربان نمود و مردم را طعام داد و گفت : «انّ هذا کلّه نزر فی حقّ هذا المولود» (این همه در باره این نوزاد اندک است) و از این رو به نزار لقب یافت . و چون به حد رشد رسید و پدرش درگذشت وی سید و مهتر قبیله گردید ، و چون اجلش نزدیک شد از بیابان با فرزندان به مکه آمد و در آنجا وفات یافت. وی چهار پسر داشت به نامهای : ربیعه ، انمار ، مضر و ایاد . (منتهی الآمال)
آورده اند که چون شاپور ذوالاکتاف که تصمیم داشت نسل عرب را براندازد به مکه رسید نزار که آن روز پیری زمین گیر بود به فرزندان گفت : مرا در میان زنبیلی نهاده به راه شاپور گذارید . چنین کردند . چون شاه به وی رسید زنبیل جلب توجهش کرد و خود به نزد او رفت . گفت : ای نزار (لاغر) تو کیستی ؟ گفت : من مردی از عربم می خواهم از تو بپرسم چرا این همه مردم بی گناه که درباره تو هیچگونه خطائی مرتکب نگشته به قتل می رسانی ؟! شاپور گفت : من در کتب سماوی خوانده ام که از این نژاد مردی بیاید و سلطنت عجم را از بیخ و بن برکند ، بر این شدم این نسل را براندازم که آن مرد بوجود نیاید . نزار گفت : اگر این که تو در کتاب دیده ای افسانه و دروغ باشد وجهی ندارد که به دروغی خویشتن را به خون بی گناهان آلوده سازی و اگر راست باشد قضای الهی را چاره ای نبود . شاپور را سخن وی پسند آمد و به او آفرین گفت و از آن پس دست از کشتار برداشت.
(بحار:۳۴۰/۴۵)

نزاریّة : نام فرقه ای از اسماعیلیان که به امامت المصطفی لدین الله فاطمی معروف به نزار گرویدند . بعد از وفات المستنصر بالله فاطمی ، میان دو فرزند او المصطفی لدین الله مشهور به نزار و المستعلی بالله ابوالقاسم احمد که هر دو مدعی جانشینی پدر بودند اختلاف افتاد و از اینجا متابعان فاطمیه مصر بر دو دسته نزاریان و مستعلیان منقسم گردیدند . آن دسته که طرفدار امامت نزار شدند اسماعیلیان عراق و شام و قومس و خراسان و لرستان بودند و آن دسته که به امامت المستعلی اعتقاد یافتند اسماعیلیان مصر و بلاد مغرب بودند ، لیکن در همان حال عده ای از طرفداران امامت نزار در مصر بوده و قوتی داشته اند و همین قومند که به سال ۵۲۴ هجری قمری ابوعلی منصور ابن المستعلی را مغافصةً هلاک کردند . حسن صباح مؤسس فرقه صباحیه ایران یکی از پیروان فرقه نزاریه است . (تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفا:۱۶۸/۲)

نِزاع : خصومت و درگیری با سلاح یا زبان . نزاع جز در مورد اثبات حقی عقیدتی یا شخصی آن هم طبق موازین خاصه از اعمال نکوهیده و ناستوده است که همواره سرآغاز فساد و شر و آشوب و مایه اختلاف و کدورت و تفرقه دوستان است و در نکوهش آن آیات و روایات بسیار آمده : (ولا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم) با یکدیگر نزاع مکنید که زبون و خوار گردید و دولت و شوکتتان را از دست بدهید . (انفال:۴۷)

پیغمبر اکرم (ص) فرمود : «ما اتانی جبرئیل قط الاّ وعظنی فآخر قوله لی : ایاک و مشارّة الناس فانها تکشف العورة و تذهب بالعز» : هیچگاه جبرئیل به نزد من نیامد جز این که مرا پند داد و آخرین سخنش با من این بود که : از ستیز و نزاع با مردم حذر کن ، که این کار ، عیوب پنهانی را برملا می سازد و عزّت آدمی را از میان می برد . و فرمود : پرهیزکارترین مردم کسی است که از نزاع بپرهیزد هر چند به حق بود . و فرمود : چهار چیز است که دل را می میراند ، از جمله آنها نزاع با احمق است که وی بگوید و تو بگوئی و بحث به جای درستی منتهی نگردد .